

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین
علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.
لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام
گردیده است.

آغاز تاریخ بنی اسماعیل و بنی اسرائیل

(تفسیر موضوعی المیزان)

نویسنده: سید مهدی امین

با نظارت محمد بیستونی.

تقديم به

إلى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا وَ مَوْلَى
الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ الْمُصْطَفَى وَ بِهَجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَى شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، السَّبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ
التَّسْعَةِ الْمُعْصُومِينَ الْمُكْرَمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لَا سِيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ
وَارِثِ عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمُعَدَّةَ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ
وَ مَعَالِمِ الدِّينِ، الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ
الشَّرِيفَ فَيَا مُعَزَّ الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُذِلَّ الْأَعْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِنَا بِيضَاعَةٍ ⁽⁴⁾
مُزْجَاةٍ مِنْ وَلَائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنَّكَ وَ فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ
عَلَيْنَا بِنُظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدیه حضرت آیه الله محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و رییس شورای عالی مدیریت حوزه

علمیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قرآن کریم این بزرگ ترین هدیه آسمانی و عالی ترین چراغ هدایت که
خداوند عالم به وسیله آخرین پیامبرش برای بشریت فرو فرستاده است؛ همواره
انسان ها را دستگیری و راهنمایی نموده و می نماید. این انسان ها هستند که به هر
مقدار بیشتر با این نور و رحمت ارتباط برقرار کنند بیشتر بهره می گیرند. ارتباط
انسان ها با قرآن کریم با خواندن، اندیشیدن،

فهمیدن، شناختن اهداف آن شکل می‌گیرد. تلاوت، تفکر، دریافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌های آن، سطوح مختلف دارد. کارهایی که برای تسهیل و روان و آسان کردن این ارتباط انجام می‌گیرد هرکدام به نوبه خود ارزشمند است. کارهای گوناگونی که دانشمند محترم جناب آقای دکتر بیستونی برای نسل جوان در جهت این خدمت بزرگ و امکان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگی قابل تقدیر و تشکر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصیه می‌کنم که از این آثار بهره‌مند شوند.

توفیقات بیش از پیش ایشان را از خداوند متعال خواهانم. محمد یزدی

رییس دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری 1388/2/1

متن تائیدیه حضرت آیه‌الله مرتضی مقتدایی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توفیق نصیب گردید از مؤسسه قرآنی تفسیر جوان بازدید داشته باشم و مواجه شدم با یک باغستان گسترده پرگل و متنوع که به‌طور یقین از معجزات قرآن است که این ابتکارات و روش‌های نو و جالب را به ذهن یک نفر که باید مورد عنایت ویژه قرار گرفته باشد القاء نماید تا بتواند در سطح گسترده کودکان و جوانان و نوجوانان و غیرهم را با قرآن مجید مأنوس به‌طوری‌که مفاهیم بلند و بالارزش قرآن در وجود آنها نقش بسته و روش آنها را الهی و قرآنی نماید و آن برادر بزرگوار جناب آقای دکتر محمد بیستونی است که این توفیق نصیب ایشان گردیده و ذخیره عظیم و باقیات الصالحات جاری برای آخرت ایشان هست. به امید این که همه اقدامات با خلوص قرین و مورد توجه ویژه حضرت بقیةالله الاعظم ارواحنا فداه باشد.

مرتضی مقتدایی

به تاریخ یوم شنبه پنجم ماه مبارک رمضان المبارک 1427

متن تأییدیه حضرت آية الله سيد علي اصغر دستغیب‌نماینده

محترم خبرگان رهبری در استان فارس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (89 / نحل)

تفسیر المیزان گنجینه گرانبھائی است کہ به مقتضای این کریمہ قرآنی حاوی جمیع موضوعات و عناوین مطرح در زندگی انسان‌ها می‌باشد. تنظیم موضوعی این مجموعه نفیس اولاً موجب آن است کہ ہرکس عنوان و موضوع مدنظر خویش را بہ سادگی پیدا کند و ثانیاً زمینه مناسبی در راستای تحقیقات موضوعی برای پژوهشگران و اندیشمندان جوان حوزه و دانشگاه خواهد بود. این توفیق نیز در ادامہ برنامه‌های مؤسسہ قرآنی تفسیر جوان در تنظیم و نشر آثار

قرآنی مفسرین بزرگ و نامی در طول تاریخ اسلام، نصیب برادر ارزشمند جناب آقای دکتر محمد بیستونی و گروہی از همکاران قرآن‌پژوہ ایشان گردیدہ است. امیدوارم همچنان از توفیقات و تأییدات الہی برخوردار باشند.

سیدعلی اصغر دستغیب

86/9/28

مقدمه ناشر

براساس پژوهشی که در مؤسسه قرآنی تفسیر جوان انجام شده، از صدر اسلام تاکنون حدود 10/000 نوع تفسیر قرآن کریم منتشر گردیده است که بیش از 90% آنها به دلیل پرحجم بودن صفحات، عدم اعراب گذاری کامل آیات و روایات و کلمات عربی، نثر و نگارش تخصصی و پیچیده، قطع بزرگ کتاب و... صرفاً برای «متخصصین و علاقمندان حرفه‌ای» کاربرد داشته و افراد عادی جامعه به ویژه «جوانان عزیز» آنچنان که شایسته است نمی‌توانند از این قبیل تفاسیر به راحتی استفاده کنند.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان 15 سال برای ساده‌سازی و ارائه تفسیر موضوعی و کاربردی در کنار تفسیر ترتیبی تلاش‌های گسترده‌ای را آغاز نموده است که چاپ و انتشار تفسیر جوان (خلاصه 30 جلدی تفسیر نمونه، قطع جیبی) و تفسیر نوجوان (30 جلدی، قطع جیبی کوچک) و بیش از یکصد تفسیر موضوعی دیگر نظیر باستان‌شناسی قرآن کریم، رنگ‌شناسی، شیطان‌شناسی، هنرهای دستی، ملکه گمشده و شیطانی همراه، موسیقی، تفاسیر گرافیکی و... بخشی از خروجی‌های منتشر شده در همین راستا می‌باشد.

کتابی که ما و شما اکنون در محضر نورانی آن هستیم حاصل تلاش 30 ساله «استاد ارجمند جناب آقای سیدمهدی امین» می‌باشد. ایشان تمامی مجلدات تفسیرالمیزان را به دقت مطالعه کرده و پس از فیش برداری، مطالب را «بدون هیچ گونه دخل و تصرف در متن تفسیر» در هفتاد عنوان موضوعی تفکیک و برای نخستین بار «مجموعه 70 جلدی تفسیر موضوعی

المیزان» را تدوین نموده که هم به صورت تک موضوعی و هم به شکل دوره‌ای برای جوانان عزیز قابل استفاده کاربردی است.

«تفسیر المیزان» به گفته شهید آیه الله مطهری رحمته الله «بهترین تفسیری است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است». «المیزان» یکی از بزرگ‌ترین آثار علمی علامه طباطبائی رحمته الله و از مهم‌ترین تفاسیر جهان اسلام و به حق در نوع خود کم‌نظیر و مایه مباهات و افتخار شیعه است. پس از تفسیر تبیان شیخ طوسی (م 460 ه) و مجمع‌البیان شیخ طبرسی (م 548 ه) بزرگ‌ترین و جامع‌ترین تفسیر شیعی و از نظر قوّت علمی و مطلوبیت روش تفسیری، بی‌نظیر است. ویژگی مهم این تفسیر به‌کارگیری تفسیر قرآن به قرآن و روش عقلی و استدلالی است. این روش در کار مفسّر تنها در کنار هم گذاشتن آیات برای درک معنای واژه خلاصه نمی‌شود، بلکه موضوعات مشابه و مشترک در سوره‌های مختلف را کنار یکدیگر قرار می‌دهد، تحلیل و مقایسه می‌کند و برای درک پیام آیه به شیوه تدبّری و اجتهادی توسل می‌جوید.

یکی از ابعاد چشمگیر المیزان، جامعه‌گرایی تفسیر است. بی‌گمان این خصیصه از اندیشه و گرایش‌های اجتماعی علامه طباطبائی رحمته الله برخاسته است و لذا به مباحثی چون حکومت، آزادی، عدالت اجتماعی، نظم اجتماعی، مشکلات امت اسلامی، علل عقب ماندگی مسلمانان، حقوق زن و پاسخ به شبهات مارکسیسم و ده‌ها موضوع روز، روی آورده و به طور عمیق مورد بحث و بررسی قرار داده است.

شیوه مرحوم علامه به این شرح است که در آغاز، چندآیه از یکسوره را می‌آورد و آیه، آیه، نکات لغوی و بیانی آن را شرح می‌دهد و پس از آن، تحت عنوان بیان آیات که شامل مباحث موضوعی است به تشریح آن می‌پردازد. ولی متأسفانه قدر و ارزش این تفسیر در میان نسل جوان ناشناخته مانده است و بنده در جلسات فراوانی که با دانشجویان یا دانش‌آموزان داشته‌ام همواره نیاز فراوان آنها را به این تفسیر دریافته‌ام و به همین دلیل نسبت به همکاری با جناب آقای سیدمهدی امین اقدام نموده‌ام. امیدوارم این قبیل تلاش‌های قرآنی ما و شما برای روزی ذخیره شود که به جز اعمال و نیات خالصانه، هیچ چیز دیگری کارساز نخواهد بود. دکتر محمد بیستونی رئیس مؤسسه قرآنی تفسیر جوان

تهران - تابستان 1388

مقدمه مؤلف

(إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا
الْمُطَهَّرُونَ)

این قرآنی است کریم

در کتابی مکنون

که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد!

(77 - 79 / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یافرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع طبقه‌بندی شده است. در تقسیم‌بندی به عمل آمده از موضوعات قرآن کریم قریب 70 عنوان مستقل به دست آمد. هر یک از این موضوعات اصلی، عنوان مستقلی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی، طبقه‌بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت‌انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد. در پایان کار، مجموع این معارف به قریب 5 هزار عنوان یا سرفصل بالغ گردید.

از لحاظ زمانی: کار انتخاب مطالب و فیش‌برداری و تلخیص و نگارش،

از

اواخر سال 1357 شروع و حدود 30 سال دوام داشته، و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال 1385 پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه‌بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند، و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

سال‌های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می‌آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین‌مان قرار می‌گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می‌دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، رحمه الله، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می‌توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می‌نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود. لذا این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه‌بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائرةالمعارف در دسترس همه دین‌دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه‌ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره‌ها و آیات الهی قرآن نمی‌شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در «تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می‌تواند برای پی‌گیری آن‌ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است.

ذکر این نکته لازم است که چون ترجمه تفسیر المیزان به صورت دو مجموعه 20 جلدی و 40 جلدی منتشر شده بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، بر اساس ترتیب عددی آیات قرآن به سراغ جلد مورد نظر خود، صرف نظر از تعداد مجلدات بروید.

و مقدر بود که کار نشر چنین مجموعه آسمانی در مؤسسه‌ای انجام گیرد که با هدف نشر معارف قرآن شریف، به صورت تفسیر، مختص نسل جوان،

تأسیس شده باشد، و استاد مسلم، جناب آقای دکتر محمد بیستونی، اصلاح و تنقیح و نظارت همه‌جانبه بر این مجموعه قرآنی شریف را به عهده گیرد.

مؤسسه قرآنی تفسیر جوان با ابتکار و سلیقه نوین، و به منظور تسهیل در رساندن پیام آسمانی قرآن مجید به نسل جوان، مطالب قرآنی را به صورت کتاب‌هایی در قطع جیبی منتشر می‌کند. این ابتکار در نشر همین مجلدات نیز به کار رفته، تا مطالعه آن در هر شرایط

زمانی و مکانی، برای جوانان مشتاق فرهنگ الهی قرآن شریف، ساده و آسان گردد...

و ما همه بندگان هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست، و آنچه انجام شده و می‌شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمد مصطفی ﷺ و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این

وظیفه الهی بودند، و بر علامه فقید آیه الله طباطبائی و اجداد او، و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته‌ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند!

لیله قدر سال 1385

سید مهدی حبیبی امین

فصل اول : اسماعیل ﷺ و انتقال نسل ابراهیم ﷺ به مکه

مهاجرت ابراهیم

(وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ...) (99 تا 113 /

صافات)

از این آیات فصل دیگری از تاریخ زندگی ابراهیم ﷺ شروع می‌شود و آن عبارت است از مهاجرت وی از بین قومش و آن گاه درخواست فرزند کردن از خدا و اجابت خدا درخواست او را و در آخر داستان ذبح کردن اسماعیل و آمدن گوسفندی به جای اسماعیل

این مهاجرت زمانی آغاز می‌شود که ابراهیم از پدرش و قومش که بت پرست بودند دوری می‌گزیند. قرآن کریم در سوره مریم آیه 48 از آن چنین یاد می‌کند:

«(ابراهیم گفت:) من از شما و آنچه به جای خدا می‌پرستید دوری و کناره‌گیری می‌کنم! و امیدوارم حاجت‌خواهی‌ام از پروردگارم بی‌نتیجه نباشد!»

از این آیه معلوم می‌شود که مراد آن جناب از این که گفت: «به سوی پروردگارم می‌روم،» رفتن به محلی است فارغ، تا در آن جا با فراغت و تجرد و حاجت‌خواهی از خدا بپردازد و آن محل عبارت‌بود از سرزمین مقدس "بیت‌المقدس".

این‌که گفت از پروردگارم حاجت می‌طلبم همین فرزندخواهی اوست
که فرمود:

«پروردگارا! مرا فرزندی از صالحان ببخش!»
خداوند او را بشارت داد به این‌که به زودی فرزندی «حلیم
بردار» او را روزی خواهد کرد و آن فرزند پسر خواهد
بود.

در این آیه اسماعیل را خداوند "حلیم" خوانده است و در سوره
هود نیز پدرش ابراهیم را "حلیم" خوانده بود. و در قرآن کریم
هیچ یک از انبیاء به وصف "حلیم" ستوده نشده‌اند به جز این دو
بزرگوار. ⁽¹⁾

دعای ابراهیم برای درخواست فرزند

(رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ!) (100 / صافات)

قرآن مجید ادبی را که خدای تعالی تعلیم پیامبران خود فرموده و آنان نیز در
گفتار و کردار خود آن را بروز داده‌اند، در آیات بسیاری نقل فرموده است. از
جمله این آداب ادبی است که حضرت ابراهیم علیه السلام در موقع درخواست
فرزند از خدای تعالی

1- المیزان ج: 33 ص: 242.

کار برده است و آیه زیر از چگونگی آن خبر می‌دهد، آن‌جا که
عرض کرد:

(رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ!) (100/صافات)

در این آیه کوتاه، ادبی بسیار والا نهفته است و آن این که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نیت
درخواست فرزند دارد که یک امر دنیوی است، اما این پیامبر بزرگ
خدا به آن جنبه معنوی و وجهه خداپسندانه داده و آن را با قید
"صالح" مقید کرده است، که نشان می‌دهد در حین طلب حاجت خود، از
شر اولاد ناخلف و ناصالح بی‌زاری جسته و به پروردگار خود پناه برده
است و فرزندی را که می‌خواهد فرزندی صالح است، لذا با این قید
بیشتر به جنبه معنوی و الهی این درخواست تأکید کرده است، تا صرف
یک درخواست دنیوی! ⁽¹⁾

1- المیزان ج : 12 ص : 128 .

بشارت تولد اسماعیل

(فَبَشِّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ...) (99 تا 113 / صفات)

بشارتی که تولد اسماعیل عليه السلام را می‌رساند آیات فوق در سوره "صفات" است، آن‌جا که می‌فرماید:

«پس او را به پسر برده‌بار بشارت دادیم...»
و ماجرای قربانی کردن این پسر را نیز در این آیات متذکر می‌شود
و تا آن‌جا که ادامه می‌دهد:

«...ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم،
او از بنده‌گان مؤمن ما بود!
و او را به اسحاق بشارت دادیم،
که پیغمبر و در شمار صالحان بود،
و بر او و بر اسحاق برکت دادیم،
و از نسل آن‌ها اشخاص صالح و اشخاص ستم‌کار علنی خواهند
بود.»

بنابراین، در اول آیات بشارت به پسر می‌دهد که او را به قربان‌گاه می‌برد و
پس از این که به صدق رسیدن رؤیای ابراهیم را بیان می‌کند، مجدداً موضوع
بشارت تولد اسحاق را خاطرنشان می‌سازد.

و این مسئله مورد اتفاق است که اسماعیل بزرگ‌تر از اسحاق بوده و چند سال
جلوتر از اسحاق از مادرش هاجر به دنیا آمده است، ولی اسحاق از ساره
متولد شده است. ⁽¹⁾

تولد اسماعیل و انتقال او به مکہ

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ....)

(41 / ابراهيم)

1- الميـــــــــــــــــزان ج : 20 ص : 212 .

تاریخ تنهائی هاجر و فرزند خردسالش در سرزمین مکه و سرگذشت آباد شدن آن دره بی آب و گیاه، به همراه سرگذشت سالیان دراز تبدیل آن خشک خاکدان به کعبه آمال میلیون‌ها انسان موحد و مؤمن خدا، تاریخی است که هر قدم و هر حرکت در آن تبدیل به شعائر و مراسم زیبا و ماندگار بعد از ظهور اسلام گردیده است....

این تاریخ را امام صادق علیه السلام برای ثبت صحیح آن در صحیفه تاریخ چنین نقل می‌فرماید:

«ابراهیم علیه السلام در بادیه شام منزل داشت. همین که "هاجر" اسماعیل را بزاد، "ساره" غمگین گشت، چون او فرزند نداشت و به همین جهت همواره

ابراهیم علیه السلام را در خصوص هاجر اذیت می‌کرد و غمناکش می‌ساخت. ابراهیم نزد خدا شکایت کرد. خدای عزوجل بدو وحی فرستاد که زن به منزله دنده کج است، اگر به همان کجی وی بسازی از او بهره‌مند می‌شوی و اگر بخواهی راستش کنی، او را خواهی کشت! آن‌گاه دستورش داد تا اسماعیل و مادرش را از شام بیرون بیاورد.

پرسید- پروردگارا کجا ببرم!

فرمود: به حرم من و امن من،

و اولین بقعه‌ای که در زمین خلق کرده‌ام و آن سرزمین مکه است!

پس از آن خدای تعالی، جبرئیل را با "بَراق" برایش نازل کرد و هاجر و اسماعیل را و خود ابراهیم را، بر آن سوار کرد و به راه افتاد.

ابراهیم از هیچ نقطه خوش آب و هوا و از هیچ زراعت و نخلستانی
نمی‌گذشت، مگر این‌که از جبرئیل می‌پرسید:

این جاست آن محل؟ این‌جا باید پیاده شویم؟ جبرئیل می‌گفت:

نه پیش برو، پیش برو!

هم‌چنان پیش می‌رانند تا به سرزمین "مکه" رسیدند.
ابراهیم، هاجر و اسماعیل را در همین محلی که خانه خدا در آن
ساخته شد،

پیاده کرد و چون با "ساره" عهد بسته بود که خودش پیاده نشود تا
نزد او برگردد، خودش پیاده نشد.

در محلی که فعلاً چاه زمزم قرار دارد، درختی بود، هاجر عليه السلام
پارچه‌ای که همراه داشت روی شاخه درخت انداخت تا در زیر سایه آن راحت
باشد.

همین‌که ابراهیم خانواده‌اش را در آن‌جا منزل داد و خواست تا به طرف
ساره برگردد، هاجر (که راستی ایمانش شگفت‌آور و حیرت‌انگیز است)،
یک کلمه پرسید:

آیا ما را در سرزمینی می‌گذاری و می‌روی که نه انیسی و نه آبی و
نه دانه‌ای در آن هست؟

ابراهیم گفت:

خدائی که مرا به این عمل فرمان داده،

از هر چیز دیگری شما را کفایت می‌کند!

این بگفت و راهی شام شد. همین‌که به کوه "کدء" (کوهی است در ذی‌طوی) رسید نگاه‌ی به عقب (و درون این دره خشک) انداخت و گفت:

(رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ....)

«پروردگارا! من ذریه‌ام را در وادی بی‌آب و گیاه جای دادم، نزد بیت محترم. پروردگارا! بدین امید که نماز به پا دارند! پس دل‌هائی از مردم را متمایل به سوی ایشان کن، و از میوه‌ها روزی‌شان بده! باشد که شکر گزارند!»
(41 / ابراهیم)

این‌را بگفت و برفت....

پس همین که آفتاب طلوع کرد و پس از ساعتی هوا گرم شد، اسماعیل تشنه گشت. هاجر برخاست و در محلی که امروز حاجیان "سعی" می‌کنند بیامد و بر بلندی "صفا" برآمد، دید که در بلندی رو به رو چیزی مانند آب برق می‌زند و خیال کرد که آب است،

از صفا پائین آمد و دوان دوان بدان سو شد تا به "مروه" رسید و همین‌که بالای مروه رفت اسماعیل از نظرش ناپدید گشت.

(گویا لمعان سراب مانع دیدش شده بود)، ناچار دوباره به طرف صفا آمد.

و این عمل را هفت بار تکرار کرد و در نوبت هفتم وقتی به مروه رسید، این بار اسماعیل را دید و دید که آبی از زیر پای او جریان یافته است!

(خواننده‌ای که زیارت حج نصیبش شده و پای لخت خود را روی سنگ‌های تیز بلندی باقی مانده از سنگستان مروه یا صفا گذاشته، می‌تواند رنج هفت بار

دویدن روی این سنگ‌های خارا را احساس کند و معنی حرکت هاجر را در آن آتش سوزان بفهمد!

جاری شدن آب زمزم و آغاز آبادانی مکه

هاجر نزد اسماعیل برگشت و از اطراف کودک مقداری شن جمع آوری کرد و جلو آب را گرفت چون آب جریان داشت و از همان روز آن آب را "زمزم" نامیدند، چون "زمزم" به معنای جمع کردن و گرفتن جلوی آب است.

از وقتی این آب در سرزمین مکه پیدا شد، مرغان هوا و وحوش صحرا به طرف مکه آمد و شد را شروع کردند و آن جا را محل امنی برای خود قرار دادند. از سوی دیگر قوم "جُرْهُم" که در "ذِي الْمَجَازِ عَرَفَات" منزل داشتند متوجه شدند که مرغان و وحوش به سوی مکه آمد و شد می‌کنند. همین که فهمیدند مرغان در آن طرف لانه و مسکن گرفته‌اند آن‌ها را تعقیب کردند تا رسیدند به یک زن و یک کودک، که در آن محل زیر درختی منزل کرده‌اند و فهمیدند که آب به خاطر آن دو تن در آن جا پیدا شده است.

از هاجر پرسیدند: تو کیستی و این جا چه کار می‌کنی؟ و این بچه کیست؟ هاجر گفت:

من کنیز "ابراهیم خلیل الرحمن" هستم و این فرزند اوست که خدا از من به او ارزانی داشته است و خدای تعالی او را مأمور کرده تا ما را بدین جا آورد و منزل دهد. قوم جرهم گفتند:

آیا به ما اجازه می‌دهی که در نزدیکی شما منزل کنیم؟

هاجر گفت: باید باشد تا ابراهیم عليه السلام بیاید.

بعد از سه روز ابراهیم آمد و هاجر عرضه داشت:

در این نزدیکی مردمی از جرهم سکونت دارند و از شما اجازه می‌خواهند در این سرزمین و نزدیک به ما منزل کنند، آیا اجازه‌شان می‌دهی؟

ابراهیم فرمود: بله! هاجر به قوم جرهم اطلاع داد و آمدند و نزدیک وی منزل کردند و خیمه‌ها برافراشتند. هاجر و اسماعیل با آنان مأنوس شدند.

بار دیگر که ابراهیم به دیدن هاجر آمد، جمعیت بسیاری در آن جا دید و سخت خوشحال شد. رفته رفته اسماعیل به راه افتاد و قوم جرهم هر یک نفر ایشان یکی دو تا گوسفند به اسماعیل بخشیده بودند و هاجر و اسماعیل با همان گوسفندان زندگی می‌کردند.

جوانی اسماعیل و بنای خانه کعبه

همین که اسماعیل به حد مردان رسید، خدای تعالی دستور داد تا خانه "کعبه" را بنا کنند... (تا آن جا که امام فرمود):

و چون خدای تعالی به ابراهیم دستور داد تا کعبه را بسازد. او نمی‌دانست کجا بنا کند. جبرئیل را فرستاد تا نقشه خانه را بکشد. ابراهیم شروع به کار کرد. اسماعیل از "ذی طوی" مصالح آورد و آن جناب خانه را تا نه ذراع بالا برد. مجدداً جبرئیل جای "حجرالاسود" رامشخص کرد و ابراهیم سنگی از دیوار بیرون آورد و "حَجَرُ الْأَسْوَد" را در جای آن قرار داد همان جایی که الان هست! بعد از آن که خانه ساخته شد، دوتا در برایش درست کرد. یکی به طرف مشرق و در دیگری طرف مغرب. درب غربی "مُسْتَجَار" نامیده شد، سقف خانه را با

تنه درختان و شاخه "اذخر" بپوشانید و هاجر پتوئی که با خود داشت بر در کعبه
بیفکند و زیر آن چادر زندگی کرد.

بعد از آن که ساختمان خانه تمام شد، ابراهیم و اسماعیل عمل "حج" را
انجام دادند.

روز هشتم "ذی الحجه" جبرئیل نازل شد و به ابراهیم گفت: به قدر
کفایت آب بردار! چون در منی و عرفات آب نبود. به همین جهت روز
هشتم ذی الحجه را روز "تَرْوِیَه" نامیدند.

پس ابراهیم را از مکه به "منی" برد و شب را در منی به سر
بردند و همان کارها را که به "آدم" دستور داده بود به ابراهیم نیز دستور
داد. ابراهیم بعد از فراغت
از بنای کعبه گفت:

پروردگارا! این شهر را امن و مأمن قرار ده، و مردمش را آن‌ها که ایمان
آورده‌اند از میوه‌ها روزی بده! (امام فرمود:) منظور ابراهیم از میوه، میوه‌های
دل بود. یعنی خدا مردم مکه را محبوب دل‌ها بگرداند تا سایر مردم با آنان انس
بورزند و به سوی ایشان بیایند، مکرر هم بیایند! (نقل از امام صادق علیه السلام در
تفسیر قمی)⁽¹⁾

1- میزان ج: 2 ص: 133.

داستان ذبح اسماعیل

(قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ...) (99 تا 113 /

صافات)

همین که خدای تعالی پسرى به ابراهیم داد و آن پسر نشو و نما کرد و به حد کار و کوشش رسید، (منظور از رسیدن به حد سعی و کار، رسیدن به آن حد از عمر است که آدمی عادتاً می‌تواند به سوی حوایج زندگی خود برخیزد و این همان سن بلوغ است)، در این زمان ابراهیم به او گفت:

«پسرم! در خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم،

نظرت در این باره چیست؟

گفت:

پدرجان، بدان چه مأمور شده‌ای انجام ده!

که انشاءالله مرا از صابران خواهی یافت!»

این آیه حکایت رؤیائی است که ابراهیم عليه السلام در خواب دید و عبارت "من در خواب می‌بینم" دلالت دارد بر این که این صحنه را مکرر در خواب دیده است. آن گاه از پسرش نظرخواهی می‌کند و می‌خواهد بگوید: تو درباره سرنوشت خودت فکر کن و تصمیم بگیر و تکلیف مرا روشن ساز!

این جمله خود دلیل است بر این که ابراهیم عليه السلام در رؤیای خود فهمیده بود که خدای تعالی او را امر کرده تا فرزندش را قربانی کند و گرنه صرف این که خواب دیده فرزندش را قربانی می‌کند، دلیل بر این نیست که کشتن فرزند

برایش جایز باشد، پس در حقیقت، امری که در خواب به او شده بود به صورت نتیجه امر در برابرش ممثل شده است و به همین جهت که چنین مطلبی را فهمیده بود فرزندش را امتحان کرد تا ببیند او چه جوابی می‌دهد؟

اسماعیل پاسخ داد که: «پدر جان هرچه مأمور شده‌ای بکن!»

این جمله اظهار رضایت اسماعیل است نسبت به سر بریدن و ذبح خودش، چیزی که هست این اظهار رضایت را به صورت امر آورد و گفت: "بکن" و مخصوصاً گفت: "بکن آن چه را که بدان مأمور شده‌ای!" و نگفت "مرا ذبح کن" برای اشاره به این بوده که بفهماند، پدرش مأمور به این امر بوده و به جز اطاعت و انجام آن مأموریت چاره‌ای نداشت.

سپس اسماعیل با عبارت "انشاءالله مرا از صابران خواهی یافت"، در صدد دل‌جوئی و خشنود کردن پدر برآمد و خواست بگوید: من از این که مرا قربانی می‌کنی به هیچ وجه اظهار بی‌تابی نمی‌کنم. او در پاسخ پدرش جز این چیزی نگفت که باعث ناراحتی پدر شود و از دیدن جسد به خون آغشته فرزندش به هیجان درآید، بلکه سخنی گفت که اندوهش پس از دیدن آن منظره کاسته شود. این کلام خود را که یک دنیا صفا در آن بود با قید "انشاءالله" مقید کرد تا صفای بیشتری پیدا کند.

چون با آوردن چنان قیدی معنای کلامش چنین می‌شود:

من اگر گفتم در این حادثه صبر می‌کنم، اتّصافم به این صفت پسندیده از خودم نیست و زمام امرم به دست خودم نیست، بلکه هر چه دارم از مواهبی است که خدا به من ارزانی داشت و منت‌هائی است که خدا بر من نهاده است و

اگر او بخواهد من دارای چنین صبری خواهم شد و او می‌تواند
نخواهد و این صبر را از من بگیرد!

ابراهیم و اسماعیل علیه السلام تسلیم امر خدا شدند و به آن رضایت دادند و
ابراهیم فرزندش را به پهلوی پیشانی خواباند... این جا بود که خدا می‌فرماید:
«ما ندایش دادیم که

ای ابراهیم!

مأموریت را به انجام رساندی!

به تحقیق رؤیا را تصدیق کردی!» (104 و 105 / صافات)

با این عبارت، خداوند با آن رؤیا معامله رؤیای راست و صادق نمود، یعنی:
امری که ما در آن رؤیا به تو کردیم و تو امثال نمودی برای امتحان تو و
تعیین میزان بندگی تو بود، که در امثال چنین امری همین که آماده شدی
آن را انجام دهی، کافی است، چون همین مقدار از امثال میزان
بندگی تو را معین می‌کند!

خداوند متعال با اشاره به داستان قربانی کردن
اسماعیل که در آن آزمایشی سخت و محنتی دشوار بود، می‌فرماید:
ما به همین منوال نیکوکاران را جزاء می‌دهیم!

نخست امتحان‌های به ظاهر شاق و دشوار و در واقع آسان برایشان پیش
می‌آوریم تا وقتی به شایستگی از امتحان درآیند، بهترین جزاء را هم در
دنیا و هم در آخرت به ایشان می‌دهیم و این بدان دلیل می‌گوئیم که در
داستان ابراهیم به روشنی دیدند که امتحانش صرف امتحان بود و واقعیت
نداشت، ولی همان ظاهر هم بسیار شاق و ناگوار بود.
قرآن مجید می‌فرماید:

(وَقَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ!)

«ما فرزندان او را فداء دادیم، به ذبحی عظیم!» (107)

/ صافات)

بنابر روایات اسلامی این فداء عبارت بود از قوچی که جبرئیل از ناحیه خدای تعالی آورد. مراد به "عظیم" بودن ذبح، بزرگی جثه و یا حرمت خود آن قوچ نیست بلکه مراد همین است که از ناحیه خدا آمد تا به عنوان عوض از اسماعیل قربانی شود و نیز عظمت آن ذبح این بود که خدای تعالی آن را عوض اسماعیل قرار داد.

سپس خداوند می‌فرماید:

«و نام نیکش را در آیندگان حفظ نمودیم،

سلام بر ابراهیم!

ما این چنین نیکوکاران را جزاء می‌دهیم!

آری، راستی، او از بندگان مؤمن ما بود، و ما او را به "اسحاق" بشارت دادیم در حالی که پیامبری از صالحان باشد، و بر او بر اسحق برکت نهادیم، و از ذریه او بعضی نیکوکار بودند، و بعضی آشکارا به خود ستم کردند!»

(108 تا 113/ صافات)

داستان ذبح اسماعیل در روایات

در روایات اسلامی، در مجمع البیان از ابن اسحاق روایت شده که گفت:

ابراهیم هر وقت می خواست اسماعیل و مادرش هاجر را دیدار کند برایش براق می آوردند، صبح از شام سوار براق می شد و قبل از ظهر به مکه می رسید. بعد از ظهر از مکه حرکت می کرد و شب نزد خانواده اش در شام بود و این آمد و شد هم چنان ادامه داشت تا آن که اسماعیل به حد رشد رسید و پدرش وقتی در خواب دید که اسماعیل را ذبح می کند، جریان را به او نگفت و در روزی که می خواست این وحی را عملی کند به او فرمود: همراه خود طنابی و کاردی بردار تا به اتفاق به این دره کوه برویم و هیزم بیاوریم. پس همین که به آن دره خلوت که نامش "دره ثبیر" بود رسیدند ابراهیم علیه السلام او را از دستوری که خدای تعالی درباره وی به او داده بود آگاه کرد. اسماعیل گفت: پدرجان با این طناب دست و پای مرا ببند تا دست و پا نزعم و دامن خود را جمع کن تا خون من آن را نیالاید و مادرم آن خون را نبیند.

کارد خود را نیز تیز کن و به سرعت کارد را بر گلویم بزن تا زودتر راحت شوم، چون مرگ سخت است.

ابراهیم علیه السلام گفت: پسرم راستی چه کمک کار خوبی هستی برای من در اطاعت فرمان خدا!

آن گاه، ابن اسحاق دنبال داستان را هم چنان نقل می کند تا می رسد به این جا که ابراهیم علیه السلام خم شد و با کاردی که به دست داشت خواست تا گروی فرزند را قطع کند و جبرئیل کارد او را برگردانید. از یک سو اسماعیل را

از زیر دست پدر کنار کشید و از سوی دیگر از ناحیه دره ثبیر
قوچ را به جای اسماعیل قرار داد و از طرف دست چپ
مسجد حنیف صدائی برخاست: - ای ابراهیم!
رؤیای خود را تصدیق کردی،
و دستور خدا را انجام دادی!

اسماعیل در تورات

به طوری که در فصل نهم بخش پیشین گفته شد تورات، نام فرزند ابراهیم را
که موضوع قربانی بود "اسحاق" می‌داند، در حالی که ذبیح نام‌برده به
طوری که از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود، فرزندش اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَام بوده
نه اسحاق عَلَيْهِ السَّلَام !

از طرف دیگر تورات تصریح دارد به این که اسماعیل چهارده
سال قبل از اسحق به دنیا آمد، می‌گوید:
"و چون به ساره استهزاء کرد ابراهیم او را با مادرش از خود
طرد کرد و به وادی بی‌آب و علفی برد."
آن‌گاه داستان عطش هاجر و اسماعیل را و این که فرشته‌ای آب را به آن
دو نشان داد، ذکر نموده است.

این تناقض دارد با این که ضمن داستانش بیان می‌کند:
"هاجر بچه خود را زیر درختی انداخت تا جان‌دانش را نبیند."
از این جمله و جملات دیگری که تورات در بیان این داستان دارد
استفاده می‌شود که اسماعیل در آن وادی کودکی شیرخواره بوده است.

در روایات اسلامی نیز وارد شده که آن جناب در آن ایام بچه‌ای شیرخواره بوده است.

(قسمت اول داستان و "استهزاء ساره" با قسمت دوم که "بچه شیرخواره بوده است" کاملاً متناقض است.)

تورات، داستان اسماعیل را با کمال بی‌اعتنائی نقل کرده است. تنها شرحی از اسحاق که پدر بنی‌اسرائیل است بیان داشته و از اسماعیل جز به پاره‌ای از مطالب که مایه توهین و تحقیر آن حضرت است، یادی نکرده است. تازه همین مقدار هم که یاد کرده خالی از تناقض نیست. یک بار گفته: "خداوند به ابراهیم خطاب کرد که من نسل تو را از اسحاق منشعب می‌کنم." بار دیگر گفته:

"خداوند به وی خطاب کرد که من نسل تو را از پشت اسماعیل جدا ساخته و به زودی او را امتی بزرگ قرار می‌دهم!"

جای دیگر اسماعیل را انسانی وحشی و ناسازگار با مردم و موجودی معرفی کرده که مردم از او می‌رمیدند، انسانی که از کودکی نشو و نمایش در تیراندازی بوده و اهل خانه و پدر و مادر او را از خود رانده بودند!!! (المیزان ج 14 ص

(34)⁽¹⁾

شخصیت اسماعیل در قرآن

قرآن مجید از جمله ادب پیامبران الهی، دعا و ادبی را از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام نقل می‌کند که آیات زیر جزئیات آن را چنین بیان می‌کنند:

«پس ما او را بشارت به فرزندى بردبار دادیم،
پس وقتى که در خدمت پدر به حد بلوغ رسید و کارآمد شد،
پدرش به او گفت:

1- المیزان ج: 33 ص: 242 .

ای فرزندم! من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم!
فکر کن و بگو که این کار را چگونه می بینی؟
گفت:

ای پدر! به جای آر آن چه را که بدان مأمور می شوی،
و انشاء الله به زودی خواهی دید که من از صابرین هستم!» (101 و
102/صافات)

در این گفتگو اولین ادبی را از اسماعیل علیه السلام ملاحظه می کنیم که نسبت به
پدر ارائه داده ولیکن در پایان آن ادب را نسبت به پروردگار خود رعایت کرده
است، علاوه بر این که رعایت ادب نسبت به پدری چون حضرت ابراهیم خلیل
علیه السلام ادب خدای تعالی نیز می باشد.

وقتی پدرش خواب خود را برای او نقل کرد، از او خواست تا درباره خود
فکری کند و رأی خود را بگوید!

این خود ادبی بود از ابراهیم علیه السلام نسبت به فرزندش.
(چون این خواب یک مأموریت الهی بود و این نکته را خود
اسماعیل متذکر شد و گفت: ای پدر به جای آر آن چه را که بدان مأمور
می شوی!)

در این پاسخ او ادب را نسبت به پدر نشان داد، زیرا نگفت که رأی من چنین
است! بلکه خواست بگوید "من در مقابل تو رأی ندارم!" او می دانست که پدر
جز امتثال امر پروردگارش چاره ندارد و لذا خواست پدر را خشنود
سازد.

ادب دیگری هم که اسماعیل به کار برد این بود که گفت: "به زودی خواهی
یافت که

من از صابرینم انشاءالله " زیرا با این کلام خود نیز پدر را خشنود کرد.
همه این‌ها ادب او را نسبت به پدر می‌رسانند.
ادبی هم نسبت به خدای تعالی به خرج داد، زیرا وعده‌ای که راجع به تحمل
و صبر خود داد به طور قطع و جزم نداد بلکه آن را به مشیت الهی مقید ساخت،
چون می‌دانست که در وعده صریح و قطعی دادن و آن را به مشیت الهی مقید
نساختن شائبه استقلال در سببیت است و ساحت مقدس نبوت
از این‌گونه شائبه‌ها مبرا است.⁽¹⁾

1- المیزان ج : 12 ص : 133 .

ازدواج اسماعیل

تاریخ مهاجرت ابراهیم علیه السلام به مکه و انتقال هاجر و اسماعیل به این سرزمین مقدس و چگونگی تفصیل دو سفر بعدی ابراهیم و ازدواج اسماعیل، از زبان ابن عباس (در مجمع البیان) چنین نقل شده است:

«بعد از آن که ابراهیم علیه السلام اسماعیل و هاجر را به مکه آورد و در آن جا گذاشت و رفت و بعد از مدتی که قوم "جُرْهُم" آمدند و با اجازه هاجر در آن سرزمین منزل کردند و اسماعیل هم به سن ازدواج رسید و با دختری از جُرْهُم ازدواج کرد، هاجر از دنیا رفت.

پس ابراهیم از همسرش "ساره" اجازه خواست تا سری به هاجر و اسماعیل بزند، ساره با این شرط موافقت کرد که در آن جا از مرکب خود پیاده نشود. ابراهیم علیه السلام به سوی مکه حرکت کرد، وقتی رسید فهمید هاجر از دنیا رفته است، لاجرم به خانه اسماعیل رفت و از همسر او پرسید:

- شوهرت کجاست ؟ گفت:

- این جا نیست، رفته شکارکند،

اسماعیل علیه السلام رسمش این بود که در داخل حرم شکار نمی کرد و همیشه

می رفت بیرون حرم شکار می کرد و برمی گشت.

ابراهیم علیه السلام به آن زن گفت:

- آیا تو می توانی از من پذیرائی کنی؟ گفت:

- نه، چون چیزی ندارم و کسی هم با من نیست که بفرستم

طعامی تهیه کند!

ابراهیم علیه السلام فرمود:

وقتی همسرت به خانه آمد سلام مرا به او برسان و بگو:
 عتبه خانهات را عوض کن!
 این سفارش را کرد و رفت.
 از آن سو، چون اسماعیل به خانه آمد، بوی پدر را احساس کرد و به همسرش
 فرمود:
 آیا کسی به خانه آمد؟ گفت:
 آری: پیرمردی دارای شمائل۱ چنین و چنان آمد!
 منظور زن از بیان شمائل آن جناب توهین به ابراهیم و سبک
 شمردن او بود.
 اسماعیل پرسید:
 راستی سفارشی و پیامی نداد؟
 زن گفت:
 چرا؟ به من گفت به شوهرت وقتی آمد سلام برسان و بگو:
 عتبه در خانهات را عوض کن!
 اسماعیل عَلَيْهِ السَّلَامُ منظور پدر را فهمید و همسر خود را طلاق
 گفت و با زنی دیگر ازدواج کرد.
 بعد از مدتی که خدا می داند، دوباره ابراهیم از ساره اجازه گرفت تا به زیارت
 اسماعیل بیاید، ساره هم چنان اجازه داد به شرطی که پیاده نشود.
 ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ حرکت کرد و به مکه به در خانه
 اسماعیل آمد و از همسرش پرسید:
 شوهرت کجاست؟ گفت:
 رفته است تا شکاری کند و انشاءالله به زودی برمی گردد،

فعلاً پیاده شو! خدا رحمت کند!

ابراهیم فرمود:

آیا چیزی برای پذیرائی من در خانه داری؟

گفت: بلی!

و بلادرنگ قدحی شیر و مقداری گوشت بیاورد و ابراهیم او را به برکت دعا کرد.

اگر همسر اسماعیل آن روز برای ابراهیم نان و یا گندم و یا خرمائی آورده بود، نتیجه دعای ابراهیم این می شد که شهر مکه از هر جای دیگر دنیا دارای گندم و جو و خرمای بیشتری می شد! به هر حال همسر اسماعیل به آن جناب گفت:

پیاده شو تا سرت را بشویم!

ولی ابراهیم پیاده نشد! لاجرم عروشش این سنگی را که فعلاً "مقام ابراهیم" است، بیاورد و زیر پای او نهاد و ابراهیم قدم بر آن سنگ گذاشت، که تاکنون جای قدمش در آن سنگ باقی است. آن گاه آب آورد و سمت راست سر ابراهیم را بشست، سپس مقام را به طرف چپ او برد و سمت چپ سرش را شست و اثر پای چپ ابراهیم نیز در سنگ ماند. آن گاه ابراهیم فرمود:

چون شوهرت به خانه آمد، سلامش برسان و به او بگو:

حالا درب خانه ات درست شد!

این بگفت برفت، پس چون اسماعیل به خانه آمد و بوی پدر را احساس کرد از همسرش پرسید: آیا کسی به نزدت آمد؟ گفت:

بلی، پیرمردی زیباتر از هر مرد دیگر و خوشبوتر از همه مردم، نزدم آمد و به من چنین و چنان گفت و من نیز به او چنین و چنان گفتم و

سرش را شستم و این جای پای اوست که بر روی این سنگ
مانده است!

اسماعیل گفت:

او پدرم ابراهیم بود! ⁽¹⁾

1 المیزان ج : 2 ص : 131 .

فصل دوم: نسل اسماعیل ﷺ

فرزندان ابراهیم کیستند؟

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ!)
(35 / ابراهیم)

ابراهیم ﷺ در ضمن دعا برای امنیت شهر مکه از خدا خواست که خود او و فرزندانش را از پرستش اصنام نگه دارد:

«و چون ابراهیم گفت:

پروردگارا!

این شهر را امن گردان

و من و فرزندانم را از این که بتان را عبادت کنیم، برکناردار!»

دعائی که ابراهیم ﷺ در حق فرزندانش خود فرمود، شامل تمامی فرزندانی می‌شود که از نسل او پدید آیند و آن‌ها عبارتند از دودمان اسماعیل و اسحاق، زیرا کلمه "این" در عرب همان‌طور که بر فرزند بلا فصل اطلاق می‌شود، بر فرزندان پشت‌های بعدی نیز اطلاق می‌شود. قرآن کریم، ابراهیم ﷺ را پدر مردم عرب و یهود زمان رسول خدا ﷺ خوانده و فرموده است:

فرزندان ابراهیم کیستند؟ (71)

(مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ!) (78/حج)

و اطلاق بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) هم بر یهودیان عصر
نزول قرآن از این باب است، که شاید در چهل و چند جای قرآن اطلاق شده
باشد.

وقتی هم ابراهیم علیه السلام دوری از بت پرستی را از خدا درخواست می کرد هم
برای خودش و هم برای فرزندان خود به آن معنائی که گفته شد درخواست
کرده است. ⁽¹⁾

فرزندان واقعی ابراهیم کیستند؟

1- المیزان ج : 23 ص : 107 .

(فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي....) (36/ابراهيم)

ابراهيم عليه السلام در دعای خود فرمود: «هر که مرا پیروی کند از من است و هر که عصیان من کند، تو آمرزگار و رحیمی!»
در این بیان ابراهیم عليه السلام دو عبارت وجود دارد که در هر دو نشانه‌ای از حرکت و راه مشهود است و می‌فهماند که مقصود از "پیروی" صرف پیروی در عقیده و اعتقاد به توحید نیست، بلکه در راه او افتادن و سیر کردن است و سلوک طریقه‌ای است که اساسش اعتقاد به وحدانیت خدای سبحان است و در دامن او آویختن و در معرض او

قرار گرفتن، تا او فرد را از پرستش بت‌ها به‌دور دارد.
مقصود از پیروی او، پیروی دین او و دستورات شرع اوست، چه دستورات مربوط به اعتقادات و چه مربوط به اعمال و همچنین مقصود از عصیان او، ترک سیره او و شریعت او و دستورات اعتقادی و عملی اوست.
از این جا چند نکته معلوم می‌شود:

1 - ابراهیم عليه السلام فرزندان خود را به عموم پیروانش تفسیر نموده و فرزندان واقعی خود را به همان پیروان تخصیص زده و عاصیان ایشان را از فرزندی خود خارج کرده است.

2 - درباره پیروانش عرض کرد: "از من است" و اما نسبت به آن‌ها که عصیان‌ش کنند سکوت کرد و این خود ظهور دارد در این که خواسته است همه پیروانش را که تا آخر دهر بیابند پسرخوانده خود کند و همه آن‌هایی را که نافرمانی‌اش کنند بیگانه معرفی نماید، هر چند که از صلب خویش باشند. گو این‌که این احتمال هم هست که خواسته است متابعین خود را

پسر خوانده خود معرفی کند ولی نسبت به عاصیان خود سکوت کرده باشد، چون سکوت دلالت صریحی بر نفی ندارد.

3 - هر چند به طور صریح برای عاصیان خود طلب مغفرت و رحمت نکرد ولی در عبارت (وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ!) (36 / ابراهیم) ایشان را در معرض مغفرت خدا قرار داد.

در آیه (رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي...) (37 / ابراهیم) مراد ابراهیم علیه السلام از ذریه اش

همان اسماعیل و فرزندانسی است که از وی پدید می آیند، نه اسماعیل به تنهایی، برای این که در عبارت "پروردگارا تا نماز به پا دارند،" فعل را جمع آورده است. ⁽¹⁾

آل ابراهیم کیستند؟

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ!)

خداوند متعال در آیه فوق می فرماید:

1- المیزان ج: 33 ص: 106.

«خدا آدم و نوح، و آل ابراهیم و آل عمران را
بر جهانیان برگزید! آنان فرزندانی هستند که برخی با برخی دیگر (در
صفات پسندیده) مشابه می‌باشند، آری خدا شنوا و داناست!»
(33 و 34/آل عمران)

منظور از "آل ابراهیم" چنانچه از ظاهر لفظ آن در نظر ابتدائی به نظر
می‌رسد: ذریه طیبین او (مانند: اسحاق، یعقوب و سایر انبیاء بنی اسرائیل و
هم‌چنین "اسماعیل" و پاکان از ذریه او که سیدشان پیغمبر اسلام است و
همین‌طور کسانی که در مقام ولایت به آنان ملحق شده‌اند) می‌باشد.

لکن چون در آیه مورد بحث "آل عمران" را هم در ردیف "آل ابراهیم" ذکر
فرمود، به ناچار منظور از "آل ابراهیم" را در این آیه به آن وسعت نمی‌توان
گرفت، زیرا "عمران" یا پدر "مریم" است و یا پدر "موسی" و در هر حال
روشن است که خودش و آتش همه از آل ابراهیم مند، نه آن که هم ردیف
آن باشند، پس لابد منظور از "آل ابراهیم" در این مورد بعض از ذریه طیبیه او
خواهد بود، نه تمامی آن‌ها!

اکنون ببینیم این بعض کیانند؟

خدای متعال در مقام مذمت بنی اسرائیل می‌فرماید:
«آیا یهودیان بر مردمی که خدا آنان را به فضل خود برخوردار فرموده، حسد
می‌برند؟

البته ما بر "آل ابراهیم" کتاب و حکمت فرستادیم

و به آن‌ها ملک و سلطنت عظیمی عطا کردیم!» (54 / نساء)

از این جا روشن می‌شود که مراد از "آل ابراهیم" مذکور در آیه، غیر اسحاق
و یعقوب و بنی اسرائیل یعنی اولاد یعقوب می‌باشند، زیرا آنان خود از بنی اسرائیل

بودند و مراد بودنشان با سیاق آیه که در مذمت آنان می باشد، سازگار نیست! پس برای "آل ابراهیم" مصداقی جز ذریه طاهرینش از نسل اسماعیل نمی ماند، که در آن پیغمبر گرامی اسلام و آل طاهرینش داخلند! همین مطلب را از آیه 68 سوره آل عمران می توان نتیجه گرفت، که می فرماید: «نزدیک ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند.

و "این پیغمبر" و امتش که اهل ایمانند. از آنان محسوب می شوند!» هم چنین از آیات زیر نیز این مطلب را می توان استفاده نمود که می فرماید:

«به یاد آر هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه کعبه را برافراشتند، عرض کردند:

پروردگارا! این خدمت از ما قبول فرما!

توئی که دعای خلق را اجابت می کنی و به اسرار همه دانائی!

پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود گردان!

و از فرزندان ما، گروهی که تسلیم فرمان تو باشند، برانگیز!

و عبادت های ما را به ما نشان بده...!

پروردگارا! در میان آنان رسولی از خودشان

برانگیز تا بر مردم تلاوت آیات تو کند!

و آنان را کتاب و حکمت آموزد!

و روانشان را از زشتی اخلاق پاکیزه و منزّه گردانند...!» (127 تا 129 /

بقره)

1- المیزان ج : 5 ص : 300 .

نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم علیه السلام

(إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا...)

قرآن می‌فرماید:

«نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کنند و این پیغمبر و آنان که ایمان آورده‌اند و خدا صاحب ولایت مؤمنان است!» (68 / آل عمران)

قرآن شریف، پس از نقل مباحثات و مجادلات بدون پایه علمی یهودیان و مسیحیان درباره انتساب خود به ابراهیم و نه بلکه انتساب ابراهیم به دین خودشان، حق مطلب را چنین ادا می‌کند که اگر بین این پیغمبر معظم الهی (ابراهیم) و کسانی که بعد از او آمده‌اند اعم از افرادی که دارای دینی بوده‌اند یا کسانی که اصلاً دین اختیار نکرده‌اند نسبتی لحاظ شود، نباید ابراهیم علیه السلام را تابع و پیرو بعدی‌ها شمرد...! بلکه می‌بایست نزدیک بودن و اولویت بعدی‌ها را با او در نظر گرفت که کدام یک به او نزدیکی دارند.

روشن است که نزدیک‌ترین افراد نسبت به یک پیغمبر عالی مقام و صاحب شریعت و کتاب، همانا کسانی خواهند بود که در پیروی حق با او شرکت کنند و به دینی که آورده است، متلبس شوند.

روی این حساب، نزدیک‌ترین افراد به ابراهیم علیه السلام همانا رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم و کسانی که با او ایمان آورده‌اند و هم‌چنین پیروان واقعی خود حضرت ابراهیم علیه السلام خواهند بود!

زیرا همین‌ها هستند که راه اسلام را (همان اسلامی را که خدا ابراهیم را بدان برگزید)، طی کرده و در جاده ابراهیم قدم می‌زنند، نه کسانی که به آیات الهی کافر شده‌اند و به باطل لباس حق پوشانده‌اند!!

قرآن شریف فرمود: (الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ....)

به طور کنایه به اهل کتاب از یهود و نصاری تعرض نموده و به آن‌ها فهمانده است که شما با ابراهیم نزدیکی ندارید! زیرا او را در "اسلام آوردن برای خدا" متابعت نکرده‌اید!

این که در آیه شریفه "رسول الله ﷺ و پیروانش" را در قبال "تابعین" ابراهیم "جداگانه" ذکر نمود و فرمود:

«این پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند...» به خاطر عظمت پیغمبر ﷺ برای حفظ نمودن مقام شریف اوست، که نسبت اتباع و پیروی از کسی را به او نداده باشد، زیرا در آیه مبارکه سوره انعام این مطلب را روشن کرده که پیغمبر اسلام مأمور اقتداء به "هدایت" پیامبران سابق است، نه اقتداء کننده به خود آنان!

(أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِهْ!) (90 / انعام)

قرآن شریف ادامه می‌دهد:

«خدا ولیّ مؤمنین است.» ولایت ابراهیم هم از ولایت خدا بوده است، نه آن که خدا ولیّ کسانی است که به آیاتش کافر شده و به حق لباس باطل پوشانیده‌اند! ⁽¹⁾

دعای ابراهیم برای ظهور پیامبر اسلام ﷺ

(رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ...!) (129 / بقره)

قرآن مجید در این آیه دعائی از حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام نقل می‌کند که هم زمان با دعاهائی است که در موقع بالا بردن پایه‌های خانه خدا کردند و در آن‌ها اول به قبولی عمل خود دعا کردند، سپس از خدا خواستند بالاترین مقام تسلیم و عبودیت

1- المیزان ج : 6 ص : 106 .

را به آنان نشان دهد و بالاخره این ردیف دعاها را به این نکته ختم کردند که از خدای متعال درخواست ظهور پیامبری از نسل خود نمودند:

«پروردگارا!

و در میان آنان رسولی از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان تلاوت کند، و کتاب و حکمت به آنان پیاموزد، و تزکیه‌شان کند، که توتنها عزیز و حکیمی!»

منظور آن جناب، بعثت پیامبر خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله بود،

هم‌چنان‌که رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

من دعای ابراهیم هستم! ⁽¹⁾

1- المیزان ج : 2 ص : 130 .

اسلامی برای نسل ابراهیم؟

(رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ....)

«پروردگارا!

ما دو را برای خود مسلمان بگردان!

از ذریه ما نیز امتی مسلمان برای خودت بدار!»

(128 / بقره)

در این دعا، ابراهیم و اسماعیل عليه السلام از خدا برای خود اسلام می‌خواهند. اسلامی که آن دو پیامبر بزرگوار از خدا می‌خواهند غیر اسلام متداول بین ما و آن معنائی است که از این عبارت به ذهن ما متبادر می‌شود.

چون اسلام دارای مراتبی است. این اسلام که آن‌ها از خدا می‌خواهند، غیر آن اسلامی است که تا این لحظه از تاریخ زندگیشان داشته‌اند! اسلامی که ابراهیم عليه السلام می‌خواهد عبارت است از:

تمام عبودیت

تسلیم کردن بنده خدا، آن‌چه دارد،

برای پروردگارش!

این اسلام، هر چند که به ظاهر اختیاری آدمی است و آدمی می‌تواند به آن برسد، اگر مقدماتش را فراهم کند، لکن وقتی این اسلام با وضع انسان عادی و حال قلب متعارف او سنجیده می‌شود، امری غیر اختیاری می‌شود.

یعنی با چنین حال و وصفی، رسیدن به آن، امری غیر ممکن می‌شود، مانند سایر مقامات ولایت و مراحل عالیه و سایر معارج کمال، که از حال و طاقت انسان متعارف و متوسط الحال بعید است، چون مقدمات آن بسیار دشوار است.

به همین جهت ممکن است آن را امری الهی و خارج از اختیار انسان دانسته و از خدای سبحان درخواست کرد که آن را به آدمی افاضه فرماید!

آنچه اختیاری انسان است، تنها اعمال است. اما صفات و ملکاتی که در اثر تکرار صدور عمل در نفس پیدا می‌شود، در واقع امر، اختیاری انسان نیست و می‌شود گفت امری الهی است، مخصوصاً اگر از صفات فاضله و ملکات خیر باشد!

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام این دعا را برای نسل و ذریه خود نیز تکرار کرد، آنچه او برای ذریه‌اش نیز خواست جز اسلام واقعی نمی‌تواند باشد، چون در جمله «مُسْلِمَةً لَّكَ - مسلمان برای تو» اشاره‌ای به این معناست. و اگر مراد تنها صدق نام مسلمان بر ذریه‌اش بود، احتیاجی نداشت بگوید: "مسلمان برای تو!" (دقت فرمائید!) ⁽¹⁾

1 - المیزان ج : 2 ص : 122 .

نسل اسماعیل و نعمت‌های خدا در حق آنها

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ...) (35 تا 41 /

ابراهیم)

سوره ابراهیم با ذکر نعمت‌هایی شروع می‌شود که خدای سبحان به بنی‌اسرائیل از دودمان ابراهیم علیه السلام . اعطاء فرموده و آنان را از دست فرعون نجات داده است و اینک در آیات فوق، نعمت‌های دیگرش را که به دودمان دیگر از نسل ابراهیم، یعنی "فرزندان اسماعیل"، ارزانی داشته خاطر نشان می‌سازد و آن نعمت‌ها عبارتند از همان چیزهایی که ابراهیم علیه السلام . در دعای خود از خدای تعالی درخواست نموده و گفت:

«پروردگارا!

این شهر را امن گردان!

و من و فرزندانم را از این که بتان را عبادت کنیم برکناردار!

..پروردگارا! اینان بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند،

پس هر که پیروی من کند از من است،

و هر که عصیان من کند تو آمرزگار و مهربانی!

پروردگارا!

من از ذریه خویش در دره‌ای غیر قابل کشت نزد خانه

حُرمت یافته تو سکونت دادم!

پروردگارا! تا نماز به‌پاکند!

پس دل‌های مردمی از بندگان را چنان کن که هوای

آنان کنند!

و از میوه‌ها روزی‌شان ده! شاید سپاس دارند!
پروردگارا! هر چه نهان کنیم و یا عیان کنیم تو می‌دانی!
که چیزی در زمین و آسمان از خدا نهان نیست، ستایش خدائی را که
با وجود سالخوردگی و پیری مرا اسماعیل و اسحاق بخشود
که خدای من شنوای دعاست!

پروردگارا!

مرا به پا دارنده نماز کن!

و از فرزندان من نیز!

پروردگارا!

دعای مرا قبول کن!

پروردگارا! روزی که حساب به پا می‌شود، من و پدر و مادرم
را با همه مؤمنان پیامرز!»

(30 تا 41 / ابراهیم)

در بررسی دعای آن حضرت می‌بینیم که نعمت‌هائی را
که ابراهیم علیه السلام در دعای خود خواسته، خداوند نیز آن را نقل
کرده است، یعنی:

طلب توفیق بر اجتناب از بت پرستی،

نعمت امنیت مکه،

تمایل دل‌ها به سوی اهل مکه،

برخورداری از میوه‌ها،

این‌ها و سایر نعمت‌هائی را که بر شمرده همه آن‌ها بدین جهت خاطر نشان
شده که عزیز و حمید بودن خدای را اثبات کند.

درخواست ابراهیم علیه السلام از خدای تعالی، که او را از پرستش بت‌ها دور گرداند و فرزندانش را نیز، در حقیقت پناهندگی اوست به خدای تعالی از شر گمراه کردنی که همو به بت‌ها نسبت داده است.

واضح است که این دور کردن، هر جور و هر وقت که باشد، بالاخره مستلزم این است که خدای تعالی در بنده‌اش به نحوی تصرف بکند. چیزی که هست این تصرف به آن حد نیست که بنده را بی‌اختیار و مجبور سازد و اختیار را از بنده سلب نماید. چون اگر دور کردن به این حد باشد دیگر چنین دور بودنی کمالی نیست که آدمی مثل ابراهیم علیه السلام آن را از خدا مسئلت نماید!

پس برگشت این دعا، در حقیقت به این معنی است که هر که را خداوند در راه خود تثبیت می‌کند، می‌خواهد بفهماند که هر چه از خیرات، چه فعل و چه ترک، چه امر وجودی باشد چه عدمی، همه نخست منسوب به خدای تعالی است و پس از آن منسوب به بنده‌ای از بندگان اوست، به خلاف شر، که چه فعل باشد، چه ترک، ابتداء منسوب به بنده است و اگر هم به خدا نسبت می‌دهیم آن شروری را نسبت می‌دهیم که خداوند بنده‌اش را به عنوان مجازات مبتلا و آلوده به آن کرده باشد.

پس اجتناب از بت‌پرستی وقتی عملی می‌شود که خداوند به رحمت و عنایتی که نسبت به بنده‌ای دارد او را از آن اجتناب داده باشد.

باید فهمید که نتیجه دعا برای بعضی از کسانی است که جهت ایشان دعا شده، نه برای همه آنان، هر چند که لفظ دعا عمومی است، ولیکن تنها درباره کسانی مستجاب می‌شود که خود آنان استعداد و خواهندگی داشته باشند و اما معاندین و مستکبرینی

که از پذیرفتن حق امتناع می‌ورزند، دعا در حق ایشان مستجاب نمی‌شود!
دعائی که ابراهیم علیه السلام در حق فرزندان خود فرمود، شامل تمامی فرزندانی
می‌شود که از نسل او پدید آیند و آنها عبارتند از دودمان اسماعیل و
اسحاق. ⁽¹⁾

1- المیزان ج : 23 ص : 102 .

فصل سوم: اسحاق و یعقوب علیهما السلام و آغاز تاریخ بنی اسرائیل

تولد اسحاق، بشارتی از جانب خدا

قسمتی از تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام مربوط به تولد فرزندش اسحاق است و این فرزند که در سن کهولت ابراهیم و ساره به آن‌ها اعطاء شده، موضوع بشارتی است که ملائکه فرستاده شده از طرف خدای تعالی برای او آوردند، همین فرستادگانی که مأمور بودند بعد از دادن بشارت به ابراهیم علیه السلام قوم لوط را نابود کنند.

قصه بشارت را خدای تعالی در قرآن مجید "داستان میهمانان ابراهیم" نامیده است. شرح این داستان در پنج سوره قرآن نقل شده است و هر پنج سوره نیز در مکه نازل شده‌اند که عبارتند از سوره‌های: هود، حجر، عنکبوت، صافات، ذاریات.

داستان بشارت در سوره هود

در سوره هود در آیات 69 تا 76 خداوند این چنین متذکر موضوع بشارت شده است:

«و به تحقیق، فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند و سلام گفتند:

او گفت: سلام! و درنگ نکرد که گوساله بریان آورد.

پس چون دید که دست‌های ایشان به آن نمی‌رسد، آن‌ها را ناشناس یافت،

و از آن‌ها تـرـسـی بـه دل گرفت. گفتند: مترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم. و زن او ایستاده بود، عادت زنانگی به او دست داد، پس او را به اسحاق بشارت دادیم و از پس اسحاق به یعقوب!

گفت: ای وای بـر من! آیا فرزند آورم؟ در حالی که من پیرزنم و این شوهر من پیر است؟! بی‌گمان، این چیزی شگفت‌آور است! فرشتگان گفتند: آیا از فرمان خدا در شگفتی؟ رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت! بی‌گمان، او ستوده بزرگوار است! پس چون خوف از ابراهیم برفت و او را مژده رسید، مجادله می‌کرد با ما درباره قوم لوط. بی‌گمان، ابراهیم بردبار، ناله کشنده و توبه کننده بود! ای ابراهیم! از این اعراض کن! بی‌گمان، فرمان پروردگارت آمده است! و بی‌گمان، عذاب بازناگشتی بر آن‌ها آینده است!»

داستان بشارت در سوره حجر

در سوره حجر در آیات 51 تا 60 موضوع بشارت با جزئیات دیگری چنین نقل شده است.

«ایشان را از میهمانان ابراهیم خبر ده !
آن گاه که بر او وارد شدند و گفتند: سلام !
گفت ما از شما می ترسیم !
گفتند: مترس! ما تو را به پسر دانا بشارت می دهیم!
گفت: آیا با این که پیری ام رسیده بشارتم می دهید؟
چه بشارتی به من می دهید؟
گفتند: به حق بشارت دادیم، پس نا امید مباش!
گفت: چه کسی غیر از گمراهان از رحمت پروردگار خود ناامید می شود؟ آن گاه گفت: مهم شما چیست ای رسولان؟
گفتند: ما به سوی قومی مجرم فرستاده شده ایم،
به جز دودمان لوط که همگی آنان را نجات دهیم،
مگر زنش را، که او از بازماندگان است!»

داستان بشارت در سوره عنکبوت

در سوره عنکبوت در آیات 31 و 32 قسمتی از این داستان چنین بیان شده است:

«چون رسولان ما برای ابراهیم بشارت آوردند و گفتند: ما اهل این آبادی را هلاک می‌کنیم زیرا اهالی آن ظالمند! ابراهیم گفت: لوط آن جاست!؟ گفتند: ما بهتر می‌دانیم کی در آن جاست! هر آئینه او و خاندانش، به جز زنش را که از بازماندگان است، نجات دهیم!»

داستان بشارت در سوره صافات

جزئیات بیشتر و با شرحی دیگر داستان بشارت در آیه 99 تا 113 سوره

صافات چنین آمده است:

«ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم که هدایتم خواهد کرد.

پروردگارا! به من از فرزندان صالح ببخش!
پس او را به پسری بردبار بشارت دادیم،
پس چون با او به سعی خود رسید، گفت:

ای پسرکم! من در خواب می بینم که تو را ذبح
می کنم،

پس بین چه رائی داری؟ گفت: - پدرم! هر
چه مأمور می شوی انجام ده! که انشاءالله مرا از
شکستنیان خواهی یافت!

پس چون هر دو تسلیم شدند و پیشانی اش را بر بلندی گذاشت،
او را ندا دادیم که:

ای ابراهیم رؤیای خود را به صدق رساندی!
ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم!
این همان امتحان روشن است،
و او را به ذبحی عظیم فدا دادیم!

و ذکر او را برای آیندگان به جا گذاشتیم.
سلام بر ابراهیم! ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم! او از
بندگان مؤمن ما بود،

و او را به اسحق بشارت دادیم که پیغمبر و در شمار صالحان بود، و بر او و
بر اسحاق برکت دادیم،

و از نسل آنها اشخاص نیکوکار، و نیز ستمکاران علنی خواهند بود!»

داستان بشارت در سوره ذاریات

قرآن مجید در سوره ذاریات در آیه 24 تا 30 قسمتی دیگر از جزئیات این داستان را چنین نقل می‌کند:

«آیا داستان میهمانان مکرم ابراهیم به تو رسیده است؟ آن گاه که بر او وارد شدند و گفتند:

سلام!

گفت:

سلام! قوم ناشناس!

پس به سراغ خانواده‌اش رفت و گوساله فربه‌ی آورد،

و به آنان نزدیک کرد و گفت:

چرا نمی‌خورید؟

و سپس از آنان احساس ترس کرد.

گفتند: متـرس!

و او را به پسر دانا بشارت دادند.

پس زنش فریادکنان جلو آمد و لطمه به صورتش زد و گفت:

پسر زنی نـازایم!

گفتند:

پروردگار تو چنین گفته، که او دارای حکمت و علم است!»

قصه بشارت از چند جنبه زیر قابل تحلیل و بررسی است:

1 - آیا موضوع بشارت فقط مربوط به تولد اسحاق و یعقوب

بوده است؟

- 2 - موضوع بشارت تولد اسماعیل نیز بوده یا نه؟
- 3 - تورات در زمینه این بشارت‌ها چه گفته است؟
- 4 - نقش ابراهیم در ماجرای عذاب قوم لوط و چگونگی مجادله او با فرستادگان خدا؟

بشارت تولد اسحاق و زمان آن

آیاتی که در سوره‌هایی غیر از سوره ذاریات آمده نشان دهنده این هستند که بشارت تولد اسحاق و یعقوب به ابراهیم علیه السلام قبل از هلاکت قوم لوط بوده است، مخصوصاً آیاتی که دلالت دارد بر مجادله ابراهیم علیه السلام با فرستادگان خدا جهت دفع عذاب از قوم لوط. این می‌رساند که بشارت نیز قبل از مجادله و قبل از نابودی شهر لوط بوده است.

آن‌چه برای برخی مسئله پیش آورده که احتمالاً بشارت بعد از عذاب قوم لوط بوده یا احتمالاً دوباره بشارت داده شده، آیات سوره ذاریات است که لحن بیان آن چنین است:

«ما به سوی قومی گنه‌کار فرستاده شده‌ایم،

پس هر شخص مؤمنی که در آن‌جا بود خارج ساختیم،

و آن‌گاه در آن‌جا غیر از یک خانه از مسلمانان نیافتیم،

و در آن آبادی برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسیدند،

نشانه‌ای باقی گذاشتیم!» (32 تا 37 / ذاریات)

ظاهر آیات نشان می‌دهد که مطلب را ملائکه بعد از فراغت از هلاکت قوم لوط نقل می‌کنند.

ولی باید دانست که فقط قسمت اول عبارت:

"ما به سوی قومی گنه‌کار فرستاده شده‌ایم،"
 کلام فرستادگان است، که خداوند آن را از زبان آن‌ها نقل
 می‌کند، ولی بقیه عبارات و آیات که می‌فرماید:
 "پس هر شخص مؤمنی را که در آن‌جا بود خارج ساختیم...".
 کلام و بیان خود خداوند است که از زبان خود می‌فرماید نه نقل از زبان
 فرستادگان.
 پس موضوع بشارت قبل از عذاب قوم لوط بوده و همچنین این
 بشارت به تولد اسحاق و پسرش یعقوب بوده است.

موضوع مجادله ابراهیم با فرستادگان خدا

در آیات فوق دیدیم که ابراهیم علیه السلام با فرستادگان خدا درباره عذاب قوم
 لوط مجادله می‌کرد و می‌گفت که در شهر لوط تنها مردم غیر مسلمان نیستند و
 آن‌جا افراد مسلمانی مانند حضرت لوط اقامت دارد، لذا چگونه عذاب الهی آن
 جا را نابود خواهد کرد؟ فرشتگان در پاسخ گفتند: که آن‌ها لوط را
 نجات می‌دهند.
 سیاق آیات و مخصوصاً آیه‌ای که می‌گوید: "ابراهیم حلیم و آواه و مُنیب
 بود"، دلالتی جز توصیف ابراهیم علیه السلام به نیکی ندارد، پس مجادله ابراهیم فقط از
 آن جهت بوده که وی حرص به نجات بندگان خدا داشته و امیدوار بوده که به راه
 ایمان هدایت شوند! ⁽¹⁾

1- المیزان ج : 20 ص : 211 .

حدیث میهمانان ابراهیم علیه السلام

(هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ...) (24 /

ذاریات)

این آیه شریفه به داستان وارد شدن ملائکه بر ابراهیم علیه السلام اشاره می‌کند که بر آن جناب درآمدند و او و همسرش را بشارتی دادند و گفتند:

«آمده‌ایم تا قوم لوط را هلاک کنیم!»

در این داستان آیتی است بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت!

در شروع آیه که از ملائکه صحبت شد و آن‌ها را با عنوان «مُکْرَمِينَ» نامید، همان ملائکه‌ای بودند که بر ابراهیم نازل شدند.

ملائکه به محض ورود سلام گفتند و ابراهیم نیز سلام گفت و زیر لب زمزمه کرد که این گروهی ناشناسند! یعنی به نظر ابراهیم آن‌ها ناشناس آمدند و در دل با خود گفت: این‌ها که باشند؟ من این‌ها را نمی‌شناسم!

در این سوره حکایت لحظه ورود ملائکه را بیان می‌کند که ابراهیم آن‌ها را نا آشنا دید، ولی در سوره هود منظره دیگری را بیان می‌کند و آن زمانی بود که ابراهیم دید آن‌ها دست به طعام دراز نمی‌کنند فهمید که غریبه هستند و بدش آمد و آثار این دل‌خوری در رخساره‌اش هویدا گشت.

حضرت ابراهیم بدون این که به آن‌ها بفهماند که در تدارک غذا می‌رود به طرف اهل خانه رفت و گوساله چاقی را آورد و ذبح کرد و سپس آن را کباب کردند و پیش میهمان‌ها آوردند.

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام آن‌ها را بشر پنداشته بود و چون دید غذا نمی‌خورند پیش آن‌ها رفت و پرسید، چرا میل نمی‌کنید؟ در عین حال از طعام نخوردن آن‌ها

ناراحت شد و در باطن خود احساس نوعی ترس کرد.
در این موقع بود که ملائکه به سخن درآمدند و گفتند: مترس! و او را به فرزندی دانا مژده دادند و ترسش را مبدل به سرور کردند.
(منظور از این فرزند اسماعیل و یا اسحاق است که در مورد اختلاف آن در مبحث دیگری بحث کردیم.)

در این میان، همسر ابراهیم که موضوع بشارت را شنیده بود با ضجه و صیحه بیامد، در حالی که سیلی به صورت خود می‌زد، گفت:
آخر من پیرزنی هستم که در جوانی‌ام نازا بودم، حالا چگونه که پیر شده‌ام بچه می‌آورم؟
در این حال بود که فرشتگان گفتند:

(كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ!) (30 / ذاریات)

این چنین است! پروردگارت چنین خواسته!

این عبارت اشاره به بشارتی است که ملائکه به این زن و شوهر با آن وضعی که داشتند دادند، به زن و شوهری بشارت فرزنددار شدن را دادند که زن نام‌برده آن وقت که جوان بود زنی نازا بود، تا چه رسد به امروز که عجزه هم شده و مرد نام‌برده پیری است که کهولت بر او مسلط شده است. پس پروردگار ابراهیم حکیم است، یعنی هیچ اراده‌ای نمی‌کند مگر بر طبق حکمت و علیم است یعنی هیچ امری نیست که علت و یا جهتی از جهاتش بر او پوشیده باشد!

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پس از این گفتگو سؤال از مأموریت آن‌ها می‌کند و می‌گوید:

«پس به دنبال چه کار مهمی آمده‌اید، ای فرستادگان خدا؟
ملائکه پاسخ دادند:

ما را به سوی مردمی مجرم فرستاده است،
تا بر سرشان سنگی از گل بیاراییم، گلی که
چون سنگ سفت باشد.» (31 تا 34 / ذاریات)
خدای سبحان در جای دیگر قرآن مجید این گل را "سَجَّیل" هم خوانده
است و آن را با عبارت «مُسَوَّمَةٌ نشان شده» بیان کرده که به معنی این است که
«این سنگ‌ها نزد پروردگارت نشان دارند و برای نابودی همان قوم نشان‌گذاری
شده‌اند!»

(بقیه این تاریخچه که مربوط به مأموریت فرشتگان برای نابودی قوم لوط
است، در مبحث تاریخی قوم لوط بیان می‌شود.)⁽¹⁾
(120) آغاز تاریخ بنی اسماعیل و بنی اسرائیل

نکاتی دیگر از میهمانان ابراهیم

(وَنَبَّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ...!) (51 تا 56 / حجر)

میهمانان ابراهیم ملائکه مکرمی بودند که برای بشارت به او و این‌که به زودی
صاحب فرزند می‌شود و برای هلاکت قوم لوط، فرستاده شده بودند. اگر
قرآن آنان را میهمان نامیده برای این بوده که به صورت میهمان بر ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام
وارد شدند.

1- المیزان ج : 36 ص : 283 .

ملائکه سلام کردند. ابراهیم گفت: "ما از شما بیمناکیم!"
این سخن ابراهیم عليه السلام بعد از آن بود که ملائکه نشسته بودند و ابراهیم برای آنان گوساله‌ای بریان حاضر کرده بود و مهمانان از خوردنش امتناع می‌کردند.

این امتناع را قرآن در سوره هود تفصیل داده و گفته: «وقتی دید دستشان به غذا نمی‌رسد آن‌ها را ناشناس و دشمن پنداشت و از آنان احساس ترس کرد.»

ملائکه در پاسخ وی برای تسکین ترس او و تأمین خاطرش گفتند:
«ما فرستادگان پروردگار توئیم،
و نزد تو آمده‌ایم تا به فرزند دانا بشارت دهیم.» دانا بودن اسحاق
شاید اشاره به دانائی او به تعلیم الهی و به وحی آسمانی باشد، زیرا
در آیه دیگر درباره اسحاق فرموده:

«او را به اسحاق نبی بشارت دادیم.»
وقتی ابراهیم این بشارت را می‌شنید که پیری سال‌خورده بود، آن هم
پیرمردی که در دوران جوانی‌اش از همسرش فرزندی نداشته است. و معلوم
است که عادتاً در چنین حالی از فرزنددار شدن مأیوس بود، لذا این که مانند
ابراهیم پیغمبری بزرگوار بزرگ‌تر از آن است که از رحمت خدا و نفوذ قدرت او
مأیوس باشد و به همین جهت دنباله کلام ملائکه پرسش کرد که آیا در
چنین جای و چنین روزی مرا به فرزنددار شدن بشارت می‌دهید؟ آن
هم از همسری عجوزه و عقیم!

گوئی ابراهیم شک کرده در این که آیا بشارتشان راستی همان بشارت به فرزند بود یا چیز دیگر و لذا دوباره پرسید: «به چه چیز بشارتم می‌دهید؟»

نه این که خواسته باشد اظهار بعید بودن این امر را برساند،
ملائکه گفتند:

«به حق بشارت می‌دهیم و از نومیدان مباش!»

ابراهیم به طور کنایه سخن آنان را تأیید و اعتراف نمود که:

"کیست که از رحمت پروردگار خود نومید شود جز گمراهان؟"

و چنین فهمانید که نومی‌دی از رحمت پروردگار از خصایص گمراهان است و من از گمراهان نیستم، پس سؤال پرسش یک فرد نومید که به خاطر نومی‌دی، فرزندان شدن در این سنین را بعید بشمارد، نیست.

سپس ابراهیم عليه السلام در پایان این گفتگو پرسید:

«ای فرستادگان خدا، برای چه امر خطیری آمده‌اید؟» (57 / حجر)

ملائکه گفتند:

«مأمور عذاب قومی مجرمیم! مگر خاندان لوط که همگی آن‌ها را از

عذاب نجات می‌دهیم، مگر همسرش را، که چنین تقدیر کرده‌ایم که او از

باقی ماندگان در محل عذاب باشد....» (59 و 60 / حجر) (1)

تحلیلی از موضوع بشارت

(وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى...) (69 تا 73/هود)

در این قسمت از تاریخ حیات حضرت ابراهیم علیه السلام قرآن مجید اشاره دارد به چگونگی بشارت دادن ملائکه بر او به تولد فرزندی در سنین کهولت خود و زنش و مخصوصا در شرایط نازا بودن زنش! بشارتی که فرستادگان برای ابراهیم آورده

1- المیزان ج : 23 ص : 263 .

بودند صراحتاً در آیه ذکر نشده و آنچه از بشارت ذکر شده، بشارتی است که ملائکه به زن ابراهیم علیها السلام دادند. بشارتی که به خود او دادند در آیات دیگر قرآن مجید در سوره‌های "حِجْر" و "ذاریات" ذکر شده است و در این دو سوره اسم کسی که به ابراهیم بشارت تولد او را دادند ذکر نشده که آیا اسحاق بوده یا اسماعیل و یا هر دو، ولی ظاهر سیاق آیات در سوره این است که بشارت در این جا بشارت تولد اسحاق بوده است.

«فرستادگان ما با بشارت پیش ابراهیم آمدند،

و سلام کردند، گفت: سلام!

پس دیری نپائید که گوساله بریانی آورد،

پس چون دید دستشان به آن نمی‌رسد ناشانشان دید،

و از ایشان احساس ترس کرد،

گفتند: مترس! ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم!»

وقتی ابراهیم علیها السلام گوساله بریان را جلو آنان گذاشت و دید نمی‌خورند مثل کسی که امتناع از خوردن داشته باشد و این علامت شر بود و لذا احساس ترس از ایشان کرد و فرشتگان برای تأمین و دل‌خوش کردن او گفتند: «مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم.» آن وقت ابراهیم دانست که آن‌ها ملائکه مکرم خدایند و از خوردن و نوشیدن و نظایر آن که لازمه بدن مادی است منزه‌اند و برای مقصود و مقصد خطیری فرستاده شده‌اند.

نرسیدن دست فرشتگان به طعام، کنایه از آن است که آن‌ها دست به سوی غذا دراز نمی‌کردند و این نشانه دشمنی و در دل داشتن شر بود و ابراهیم از آن رو ایشان را ناشناخته یافت که کاری که از ایشان مشاهده کرد برای او بی‌سابقه و ناشناس بود.

مفهوم ترس ابراهیم از ملائکه

خداوند در این آیات به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام نسبت احساس ترس می‌دهد و این با مقام نبوت که ملازم با عصمت الهی و نگه‌داری پیغمبر از معصیت و رذایل اخلاقی است، منافاتی ندارد، زیرا مطلق خوف که تأثر نفسانی در برابر مشاهده چیزهای ناپسند است و شخص را برمی‌انگیزد که از آن چیز احتراز جوید و مبادرت به دفع آن کند، از رذایل به شمار نمی‌رود، بلکه "رذیله" آن تأثیری است که موجب از بین رفتن مقاومت نفس و ظهور ناتوانی و جزع و فزع و غفلت از چاره‌اندیشی برای از بین بردن پیش آمد ناگوار شود و این صفت را "جُبْن" می‌نامند که در مقابل، اگر شخص مطلقاً از مشاهده پیش‌آمد ناپسند متأثر نشود، این صفت را "تَهَوُّر" می‌نامند و به هیچ وجه فضیلت نیست.

خدای سبحان به انبیاء خود ملکه عصمت ارزانی داشته و عصمت در دل پیغمبران فضیلت شجاعت را تثبیت می‌کند نه تهوور را و شجاعت در مقابل جبن است و جبن این است که تأثر نفسانی به جائی برسد که رأی و تدبیر شخص را باطل کند و ناتوانی و شگفت در پی داشته باشد.

ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام پیغمبر بزرگواری بود که به دعوت حق قیام کرد و از هیچ کدام از مواقف خطرناک و هولناکی نهراسید و هیچ چیز نتوانست او را در جهادی که در راه خدا می‌کرد، شکست دهد.

تغییر حالت همسر ابراهیم علیه السلام

قرآن می‌فرماید: «زن او ایستاده بود و حالت زنانگی به او دست‌داد، پس به او بشارت تولد اسحاق را دادیم و در پی اسحاق تولد یعقوب...»
(در بسیاری از تفسیرها این آیه را چنین معنی کرده‌اند که "زن او ایستاده بود و خنده به او دست داد...")

این اشکال از این جا به وجود آمده که "ضَحِکَت" را به معنی خندیدن گرفته‌اند در حالی که "ضَحِکَت" از ماده "ضَحَک" به فتح ضاد به معنی عادت زنانه است نه به کسر ضاد "ضَحَک" به معنی خنده و مؤید این معنی آن است که بشارت را فرع آن قرار داد.

حالت زنانه زن ابراهیم علامت و نشانه‌ای بود که او را برای پذیرفتن و تصدیق بشارتی که می‌خواستند به او بدهند نزدیک و آماده می‌کرد.
آیه از آن رو می‌گوید که "وی ایستاده بود" که هم وضع را مجسم کند و هم بگوید که به خاطر زن ابراهیم نمی‌گذشت که در حالت پیری دچار عادت زنانه شود زیرا ایستاده بود و جریان‌ات و گفتگوهای را که بین شوهرش و میهمانان تازه وارد می‌گذشت، تماشا می‌کرد.

ابراهیم و میهمانان داشتند درباره طعام با یکدیگر سخن می‌گفتند و در همین حال زن ابراهیم که آن جا ایستاده بود و به جریان‌اتی که بین میهمانان و ابراهیم می‌گذشت می‌نگریست و غیر از این چیزی به خاطرش نمی‌گذشت که ناگهان دچار عادت زنانه شد و در حال، ملائکه به او بشارت فرزند دادند.

تولد اسحق و یعقوب علیهما السلام

قرآن مجید می‌فرماید: «پس به اسحاق بشارتش دادیم و در پی اسحق، یعقوب....»

مراد این است که ملائکه به زن ابراهیم بشارت دادند که وی به زودی اسحاق را به دنیایم آورد و اسحاق نیز فرزندی به نام یعقوب خواهد داشت که فرزند بعد از فرزند است.

در تعبیر "در پی اسحاق، یعقوب" اشاره به وجه تسمیه "یعقوب" به این نام است. و وجه آن این است که برحسب این بشارت او به دنباله و در عقب پدرش اسحاق خواهد آمد زیرا در آیه ذکر شده که وی در "ورای" اسحاق خواهد بود.

این مطلب، موضوع نام‌گذاری یعقوب را در تورات تخطئه می‌کند و علتی را که تورات

ذکر می‌کند، نشان می‌دهد که (چون او بعد از "عیسو" به دنیا آمد و پاشنه "عیسو" را به دست خود گرفته بود، او را "یعقوب" نامیدند).

در حالی که قرآن می‌فرماید ملائکه به نام آن‌ها را بشارت دادند و او در ورای پدرش اسحاق خواهد آمد یعنی فرزند او خواهد بود و این یکی از لطایف قرآن مجید است.

در تورات کنونی می‌گوید:

«و چون "اسحاق" چهل ساله شد "رفقه" دختر "بتوئیل آرامی" و خواهر "لابان آرامی" را از "فدان آرام" به زنی گرفت. و اسحاق برای زوجه خود چنان که نازا بود نزد خدا دعا کرد و خداوند دعای او را مستجاب فرمود و

زوجه‌اش رفقه حامله شد و دو طفل در رحم او منازعت می‌کردند. او گفت: اگر چنین باشد من چرا چنین هستم، پس رفت تا از خداوند بپرسد.
خداوند به وی گفت: دو امت در بطن تو هستند و دو قوم از رحم تو جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت و بزرگ و کوچک را بندگی خواهد کرد.

و چون وقت وضع حملش رسید اینک توأمان در رحم او بودند.
و نخستین "سرخ فام" بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین پشمین بود و او را "عیسو" نام نهادند و بعد از آن برادرش بیرون آمد و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود و او را "یعقوب" نام نهادند....»

رحمت و برکات الهی بر اهل بیت ابراهیم علیهم‌السلام

قرآن در این جا تعجب همسر ابراهیم علیها‌السلام را نقل می‌کند که گفت:
«ای وای! آیا من که پیرزنم و این شویم پیر است، خواهم زاد؟!
راستی که این چیز عجیبی است!» (72 / هود)
این جمله که زن ابراهیم می‌گوید در مقام تعجب و تأسف آمده زیرا وی وقتی بشارت ملائکه را شنید این وضع برایش مجسم شد که فرزندی از پیرزنی نازا و پیرمردی از کار افتاده متولد می‌شود، مرد و زنی که به اندازه‌ای پیرند که سابقه ندارد افرادی مانند آن‌ها به زاد و ولد بپردازند و این چیز عجیبی است و به علاوه مردم نیز چنین چیزی را ننگ و عار می‌شمارند و به آنان می‌خندند و این فضااحت است!

پاسخ ملائکه او را آگاه کرد که

«آیا از کار خدا تعجب می‌کنی؟»

رحمت و برکات خدا بر شما اهل بیت باد! او سزاوار حمد و دارای عطای
بزرگوارانه است!» (73 / هود)

ملائکه تعجب زن ابراهیم را برای او ناپسند می‌شمارند زیرا تعجب به دلیل
جهل بر علت و غریب شمردن مطلب است و تعجب امری که منسوب به
خداست وجهی ندارد زیرا خدا هرچه بخواهد می‌کند و بر هر چیزی قدرت دارد.
به علاوه، خدا خاندان ابراهیم را مخصوص عنایاتی عظیم و مواهب عالی
کرده که تنها ایشان از میان مردم دارای این مواهب و عنایاتند، بنابراین اشکالی
ندارد که به نعمت‌هایی که سابقاً بر این خاندان نازل شده نعمت دیگری افزوده شود که
از بین همه مردم اختصاص به ایشان داشته باشد، یعنی از یک زن و شوهر پیر که
به‌طور عادی از چنین افرادی فرزند متولد نمی‌شود، فرزند متولد شود...
(إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ!) (73 / هود) (1)

ابراهیم، اسحاق و یعقوب: سه پیامبر ستوده خدا

(وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيْمَ وَ اسْحٰقَ وَ يَعْقُوْبَ اُولٰٓئِیْهِ وَ
الْاَبْصَارُ!) (45 تا 47 / ص)

در این آیه خداوند تعالی سه تن از انبیاء خود را مدح می‌کند به این که دارای
"آیدی و ابصار" هستند، وقتی کسی را مدح می‌کنند که دارای دست و چشم
است که واقعا دست و

1- المیزان ج : 20 ص : 191 .

چشم انسان را داشته باشد (وگر نه گاو هم دست و چشم دارد)، و در راهی مصرف کرده باشد که آفریدگار برای آن مورد آفریده است. یعنی دست و چشم خود را در راه انسانیت خود به خدمت گرفته باشد و در نتیجه با دست خود اعمال صالح انجام داده و خیر به سوی خلق خدا جاری ساخته باشد و با چشم خود راه‌های عافیت و سلامت را از موارد هلاکت تمیز داده و به حق رسیده باشد، نه این که حق و باطل برایش یکسان باشد.

این که فرمود: ابراهیم و اسحاق و یعقوب دارای دست و چشم بودند در حقیقت خواسته است به کنایه بفهماند که نام‌برداران در طاعت خدا و رساندن خیر به خلق و نیز در بینائی‌شان در تشخیص اعتقاد و عمل حق بسیار قوی بوده‌اند آیه دیگری در قرآن در سوره انبیاء (73) متعرض این مطلب است که در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده:

«ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را صالح قرار دادیم و ایشان را پیشوایانی کردیم که به امر ما هدایت می‌کردند، و به ایشان فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات را وحی کردیم، و ایشان عبادت‌کنندگان برای ما بودند.»

ائمه بودن و به امر خدا هدایت کردن و وحی خدا را گرفتن، همه آثار ابصار است و زکات دادن و فعل خیرات و اقامه نماز کردن آثار آیدی است.

(إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الْبَارِئِ) (46 / ص)

(وَأَنَّهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ!) (47 / ص)

در ادامه آیات فوق، قرآن مجید دلیل می‌آورد که چرا سه پیامبر عظیم‌الشان را صاحبان آیدی و ابصار معرفی کرده است:

«دلیل این امر آن بود که ما آنان را به خصلتی خالص و غیر مشوب،

خالص کردیم، خصلتی بس عظیم‌الشان،

و آن عبارت است از یاد خانه آخرت!» (46 / ص)

وقتی انسان مستغرق در یاد آخرت و جوار رب‌العالمین شد و تمامی هم او وقف آن گردید، قهراً معرفتش نسبت به خدا کامل می‌شود و نظرش در تشخیص عقاید حقه صائب می‌گردد و نیز در سلوک راه عبودیت حق، بصیرت پیدا می‌کند و دیگر بر ظاهر حیات دنیا و زینت آن مانند ابناء دنیا جمود ندارد.

«از کسانی که از یاد ما اعراض می‌کنند و به

جز حیات دنیا نظری ندارند،

اعراض کن!

که اینان بیش از چارچوب دنیا علمی ندارند!» (30 / نجم)⁽¹⁾

1- المیزان ج : 20 ص : 191 .

اسلام، آئین ابراهیم و فرزندان و بنی اسرائیل

(وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ....)
(132 / بقره)

قرآن مجید در تاریخ زندگی ابراهیم و یعقوب علیهم السلام زمانی را شرح می‌دهد که در لحظات وصیت به فرزندان خود، چگونه آن‌ها را به دین اسلام سفارش می‌کنند و چه مطالبی بین آن‌ها رد و بدل می‌شود؟
«و ابراهیم فرزندان خود و یعقوب را هم به دین اسلام سفارش کرد و گفت:

- ای پسران من!

خدا دین را برای شما برگزید،

زنهار! مبادا در حالی بمیرید که اسلام نداشته باشید!

مگر آن دم که مرگ یعقوب فرا رسید شما حاضر بودید

که به پسران خویش گفت:

پس از من چه می‌پرستید؟ گفتند:

خدای تو را،

و خدای پدرانت ابراهیم و اسحاق را،

خدای یگانه را، می‌پرستیم

و مسلمان اوئیم!» (132 و 133/بقره)

در این پاسخ و پرسش مجموعاً این معنی به چشم می‌خورد که:

دین ابراهیم اسلام بوده است،

دینی هم که فرزندان وی، یعنی اسحاق و یعقوب و اسماعیل و نواده‌های
یعقوب یعنی "بنی اسرائیل"، و نواده‌های اسماعیل، یعنی "بنی اسماعیل"
خواهند داشت، اسلام است، ولا غیر!
چه اسلام، آن دینی است که ابراهیم از ناحیه پروردگارش آورده و در ترک
آن دین و دعوت به غیر آن، احدی را دلیل و حجت نیست!
وقتی گفتند:

(وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ!) (133 / بقره)

عملاً عبادتی را که باید بکنند مشخص کردند که هر عبادت و به هر قسم که
پیش آید منظورشان نیست، بلکه عبادت بر طریقه اسلام است!⁽¹⁾

1- المیزان ج: 2 ص: 169 .

فصل چهارم: لوط پیامبر و مأموریت خاص او

خلاصه تاریخ لوط پیامبر ﷺ

لوط ﷺ از کلدانی‌ها بود که در سرزمین بابل سکونت داشتند. وی از پیشینیان و اولین کسانی است که به ابراهیم ﷺ ایمان آوردند. او به ابراهیم ایمان آورد و گفت:

(إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي) من به‌سوی پروردگار خود مهاجرت می‌کنم!

(26 / عنکبوت)

و آن‌گاه خدا او را به معیت ابراهیم نجات داد و آنان به سرزمین مقدس یعنی سرزمین فلسطین رفتند. (71 / انبیاء)

لوط ﷺ در یکی از شهرهای فلسطین منزل گزید. به طوری که در تواریخ و تورات و پاره‌ای از روایات آمده، آن شهر "شهر سدوم" بود.

اهالی این شهر و حومه آن که خدا آن‌ها را "مؤتفکات" نامیده، بت می‌پرستیدند و عمل زشت "لواط" انجام می‌دادند. (70 / توبه)

ایشان اولین قومی بودند که این عمل زشت در بین آن‌ها شیوع یافت. (80 / اعراف)

به حدی که در مجامع خود این عمل را انجام می‌دادند بی‌آن که به هیچ وجه ناپسند بدانند. (29 / عنکبوت)

این عمل زشت پیوسته در میان آنان شیوع داشت تا به صورت یک سنت قومی درآمد و عامه مردم بدان مبتلا شدند و زن‌ها را عاطل گذاشتند و راه تناسل را ترک کردند.

خدا لوط علیه السلام را به سوی ایشان فرستاد. (162 / شعرا) لوط آنان را به تقوای الهی و ترک فحشاء و بازگشت به راه فطرت دعوت کرد و ایشان را بیم داد و ترسانید، ولی جز بر سرکشی ایشان نیفزود و پاسخی نداشتند جز این‌که گفتند:

«اگر راست می‌گوئی عذاب خدا را برای ما بیاور!»
و او را تهدید کردند که از شهر خود بیرون خواهند کرد و به او گفتند:

«اگر دست برنداری بیرون نخواستیم کرد!» (167 / شعرا)
گفتند: «آل لوط را از آبادی خود بیرون کنید چون آن‌ها مردمی هستند که تظاهر به پاکی می‌کنند!» (56 / نمل)

لوط پیوسته قوم خود را به راه خدا و ملازمت با سنت فطرت و ترک فحشاء دعوت می‌کرد، ولی آنان بر کار کثیف خود اصرار داشتند تا طغیان و سرکشی‌شان پا بر جا شد و کلمه عذاب بر آنان واجب آمد، پس خدا فرستادگانی از ملائکه گرامی خود را برای هلاک کردن آنان فرستاد.

ملائکه ابتدا بر ابراهیم علیه السلام نازل شدند و به او خبر دادند که خدا مأمورشان کرده قوم لوط را هلاک کنند. ابراهیم علیه السلام با آنان به مجادله پرداخت تا شاید بدین وسیله عذاب را از آنان بازگرداند و به آنان یادآوری کرد که لوط در بین قوم است و ملائکه در جواب او گفتند که موقعیت لوط و خاندانش را

بہتر می‌دانند و امر خدا فرا رسیده و عذاب غیرقابل برگشتی به سراغ قوم خواهد آمد! (32 / عنکبوت و 76 / ہود)

ملائکہ آن گاہ بہ صورت پسران جوان بہ سوی لوط رفتند و بہ عنوان میہمان بر او وارد شدند. این جریان بر لوط گران آمد و چارہ‌ای از دستش بر نمی‌آمد، چون می‌دانست کہ قوم بہ زودی متعرض آنان خواهند شد و البتہ از آنان صرف نظر نخواہند کرد.

دیری نپائید کہ قوم جریان را شنیدند و شتابان و بشارت گویان بہ سراغ او آمدند و بہ در خانہ‌اش هجوم آوردند. لوط بہ سوی ایشان رفت و بسیار موعظہ‌شان کرد و فتوت و رشدشان را تہییج کرد تا بدان جا کہ دختران خود را بر ایشان عرضه داشت و گفت:

«ای قوم! این دختران منند کہ برای شما پاکیزہ ترند.

از خدا پرهیز کنید و مرا نزد میہمانانم رسوا مسازید!»

بعد استغاثہ کرد و گفت:

«آیا در بین شما مرد رشیدی پیدا نمی‌شود؟»

قوم در پاسخش گفتند کہ بہ دخترانش نیازی ندارند و میہمانانش را ترک نخواہند کرد.

بالاخرہ لوط ناامید شد و گفت:

«ای کاش من در مقابل شما نیروئی داشتم و یا بہ تکیہ گاہی پناہ

می‌بردم!» (80 / ہود)

در این حال ملائکہ گفتند:

ای لوط ما فرستادگان پروردگار توئیم، دل خوش دار کہ این قوم دست بہ تو نیابند.

آن گاه نور چشم قوم را گرفتند و ایشان کور شدند و یکدیگر را لگدمال ساختند و متفرق شدند. (37/ قمر)

ملائکه به لوط دستور دادند که همان شب، پاسی از شب گذشته، خاندانش را حرکت دهد و به دنبال آنان رود و هیچ کس به پشت سرش ننگرد، مگر زنش را که به او همان خواهد رسید که به قوم می‌رسد و بدو خبر دادند که قوم صبح‌گاهان هلاک خواهد شد. (81/ هود و 66/ حجر)

آن گاه به وقت طلوع آفتاب، صیحه قوم لوط را درگرفت و خدا "سنگی آمیخته به گل که نزد پروردگار تو نشان‌دار شده بود،" بر ایشان فرستاد و شهر را بر روی آن‌ها واژگون ساخت و زیر و بالا کرد و همه مؤمنینی را که در آن جا بودند نجات داد و در آن جا جز یک خانه از مسلمین که خانه لوط بود، نیافت و در آن سرزمین برای کسانی که از عذاب الم‌انگیز می‌ترسند نشانه‌ای بر جای گذاشت. (37 / ذاریات و سوره‌های دیگر)

شیوع فحشاء همگانی در میان قوم لوط

این که ایمان و اسلام اختصاص به خانه لوط داشته و عذاب همه شهرهای قوم لوط را دربرگرفته بود، دلیل بر آن است که:

1 - همه قوم لوط، کافر و غیرمؤمن بودند.

2 - فحشاء تنها میان مردان آنها شایع نبود زیرا اگر چنین بود و زنان از

فحشاء

بری بودند، با توجه به این که لوط به راه فطرت و سنت خلقت که پیوند زن و مرد با یکدیگر است، دعوت می کرد، باید عده ای از زن ها از او پیروی می کردند و بر گرد او جمع می شدند و طبعاً به او ایمان می آوردند، ولی هیچ مطلبی در این باره در کلام خدا ذکر نشده است.

این نکته تصدیق مطلبی است که در اخبار آمده که فحشاء در بین قوم شایع بود و مردها به مردها و زن ها به زن ها اکتفاء می کردند.

شخصیت معنوی حضرت لوط

لوط عليه السلام فرستاده خدا به سوی مردم سرزمین "مؤتفکات" بود، یعنی شهر "سدوم" و حومه آن که گویا چهار شهر بودند به نام‌های: "سدوم"، "عموره"، "صوغر" و "صبوئیم".

خدا لوط را در کلیه مقامات معنوی که انبیاء کرام خود را بدان توصیف فرموده شریک ساخته است. از توصیف‌های مخصوص او این است که می‌فرماید:

«لوط را حکمت و علم دادیم،

و او را از آبادی‌ای که کارهای پلید می‌کردند نجات

بخشیدیم،

که آنان مردم بد و فاسقی بودند،

و او را داخل در رحمت خود کردیم،

و او از صالحان است!» (75 / انبیاء) ⁽¹⁾

1- المیزان ج: 20 ص: 241.

مأموریت لوط علیه السلام از طرف حضرت ابراهیم

(وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهَا آتَاؤُنَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ....)

(80 تا 84 / اعراف)

لوط از پیروان شریعت ابراهیم علیه السلام بود و به خلاف هود و صالح علیه السلام که از پیروان نوح بودند، لوط خود از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و آن حضرت وی را به سوی اهل "سدوم" و اقوام مجاور آن فرستاد تا آنان را که مشرک و از بت پرستان بودند به دین توحید دعوت کند.

«لوط در دعوت خود به قومش گفت:

«چرا این کار زشتی را می‌کنید،

که هیچ یک از جهانیان پیش از شما نکرده‌اند؟

شما از روی شهوت به جای زنان به مردان رو می‌کنید،

بلکه شما گروهی اسراف پیشه‌اید!» (80 / اعراف)

وقتی لوط به آنان گفت که چرا این کار زشت را می‌کنید که هیچ یک از عالمیان قبل از شما نکرده‌اند، اشاره به این مطلب است که هیچ یک از امم و اقوام روی زمین مرتکب چنین گناهی نشده‌اند و تاریخ پیدایش این عمل زشت منتهی به همین قوم می‌شود. قوم لوط عمل زناشوئی با زنان را ترک کرده بودند و به مردان اکتفا می‌کردند. و این عمل از آنجائی که تجاوز و انحراف از قانون فطرت است، قرآن آن را "اسراف" نامیده است.

و از آنجائی که عمل مزبور فاحشه‌ای بی سابقه بوده

حضرت لوط از در تعجب می‌پرسد:

«آیا شما چنین کاری را مرتکب می‌شوید؟»

قومش جواب درست و حسابی نداشتند بدهند لاجرم او را تهدید به تبعید کردند:

«پاسخ قومش جز این نبود که گفتند از دهکده خویش بیرونشان کنید که این‌ها خود را پاکیزه قلمداد می‌کنند!» (82 / اعراف)

قوم لوط او را به خاطر این که مردی غریب و خوش‌نشین در شهر است خوار شمردند و کلامش را بی‌مقدار دانستند و گفتند که شهر از ماست و این مرد در این شهر خوش‌نشین است و کس و کاری ندارد و او را نمی‌رسد که به کارهای ما خرده‌گیری نماید! قرآن مجید در سوره ذاریات می‌فرماید:

«ما در آن قریه بیش از یک خانوار مسلمان نیافتیم!» (36/ذاریات)

یعنی جز اهل خانه لوط هیچ کس در آن قریه ایمان نیاورده بودند و از اهل خانه نیز زنش جزو هلاک شدگان بود.

قرآن می‌فرماید:

«پس او را با کسانش نجات دادیم مگر زنش را که قرین بازماندگان بود، آن گاه بارانی عجیب بر آنان بارانیدیم، بنگر تا عاقبت بدکاران چسان بود!» (83 و 84 / اعراف)

عذاب و هلاکت قوم لوط بارشی از آسمان بود ولی البته نه باران معمولی بلکه بارانی مخصوص که از جهت غرابت و شدت اثر بی‌سابقه بوده است.

توضیح این باران را در سوره هود، قرآن مجید شرح می‌دهد که آن باران سنگ‌هایی از گل سخت چیده شده بوده که پشت سرهم بر آنان بارانده شده، سنگ‌هایی که نزد پروردگار نشان و علامت‌گذاری شده بودند. (1)

1- المیزان ج: 15 ص: 254.

تبلیغ و مبارزات حضرت لوط علیه السلام

(كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ...) (160 تا 175 / شعرا)

این آیات به داستان لوط پیامبر علیه السلام که هم زمان ابراهیم علیه السلام می زیسته، اشاره می کند و نحوه تبلیغ و گفتگوهای حضرت لوط را با قوم خود نشان می دهد:

«قوم لوط نیز پیامبران را دروغگو شمردند،
هنگامی که برادرشان لوط به ایشان گفت:
آیا خداترس و پرهیزکار نمی شوید؟
لوط گفت که من پیغمبری امین و خیرخواه شمایم !
از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید !
من از شما برای پیغمبری ام مزدی نمی خواهم ،
که مزد من جز به عهده پروردگار عالمیان نیست !
چرا به مردان زمانه رو می کنید،
و همسران تان را که پروردگارتان برای شما آفریده، وامی گذارید؟
راستی که شما گروهی متجاوز هستید !
گفتند: ای لوط اگر بس نکنی تبعید می شوی!
گفت: من عمل شما را دشمن می دارم !
پروردگارا!
من و کسانم را از شئامت اعمالی که اینان می کنند،
نجات بخش!»

همچنان که قبلاً گفته شد، عمل زشت لواط در میان قوم لوط شایع بود. لوط علیه السلام در توبیخ آن‌ها می‌فرماید که آیا شما در میان عالمیان این عمل زشت را انجام می‌دهید؟ و زنان را رها می‌کنید؟

فطرت انسانی و خلقت مخصوص به او او را به سوی ازدواج با زنان هدایت می‌کند نه ازدواج با مردان و نیز فطرت انسانی حکم می‌کند که ازدواج مبتنی بر اصل توالد و تناسل است، نه اشتراک در مطلق زندگی!

از این جا روشن می‌شود که در آیه (مَا خَلَقَ لَكُمْ) آنچه به ذهن نزدیک‌تر است این است که مراد به آن عضوی است از زنان که با ازدواج برای مردان مباح می‌شود.

وَقَتَّى لَـوُطَ بِهِ أَتْهَآ كَفَّتْ:

«بلکه شما قوم متجاوز هستید!» (166/شعراء)

منظورش این بود که شما مردمی متجاوز و خارج از آن حدی هستید که فطرت و خلقت برایتان ترسیم کرده است.

قوم لوط او را تهدید کردند که اگر دست از نصیحت ما برنداری از کسانی خواهی شد که تبعید می‌شوند و از قریه نفی بلد می‌گردند.

لوط گفت که من از تبعید شما هیچ بیمی ندارم و ابدا در فکر و اندیشه آن نیستم بلکه غصه من در این است که چرا شما چنینید؟ و عملتان را من دشمن می‌دارم و بسیار علاقه‌مندم که شما نجات پیدا کنید، نجات از وبال این عمل، که خواه و ناخواه روزی گریبان‌تان را می‌گیرد!

لوط سپس رو به پروردگار کرد و عرض نمود:

پروردگارا!

مرا و اهلّم را از این که پیش رویم و بیخ گوشم لواط می کنند
و یا از این که وبال عملشان و عذابی که خواه و ناخواه به ایشان
می رسد، نجاتم بخش! (169 / شعراء)

(اگر در این جا تنها خودش و اهلش را ذکر کرد برای این بود که کسی از
اهالی قریه به وی ایمان نیاورده بود، چنان چه در آیه دیگری خداوند می فرماید:
نیافتیم در آن قریه غیر از یک خانوار مسلمان.)

قرآن بیان می فرماید که بعد از این ماجرا لوط و کسانش را جملگی نجات
دادیم مگر پیرزنی که جزو باقی ماندگان بود. (یعنی زن لوط) و سپس
دیگران را هلاک کردیم و بارانی عجیب بر آنان بارانیدیم و باران بیم یافتگان
چه بد بود! بارانی از سنگ ریزه ای چون کلّوخ!
و در این عبرتی هست ولی بیشترشان ایمان آور نبودند،
و پروردگارت همو نیرومند و رحیم است! (174 و 175 / شعراء) (1)

1- المیزان ج : 30 ص : 189 .

تهدید و انذار بی نتیجه لوط

(وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ...)

(54 تا 58 / نمل)

در این آیات تهدید و انذار حضرت لوط علیه قوم خود نقل می شود و خلاصه ای است از مخاصمات و مناظرات بین آن حضرت و قومش:

«و چون لوط به قوم خود گفت:

شما که چشم دارید، چرا این کار زشت را می کنید؟

چرا شما از روی شهوت به جای زنان به مردان روی می کنید؟

راستی که شما گروهی جهالت پیشه اید!»

قوم لوط جوابی نداشتند جز این که گفتند:

«خاندان لوط را از شهر خود بیرون کنید،

چون آن ها مردمی هستند که می خواهند از این عمل

منزه باشند!»

البته این عبارات را به عنوان مسخره گفتند و گرنه عمل خود را که زشت

نمی دانستند تا دوری از آن را نزاهت بدانند.

قرآن کریم بار دیگر سرانجام و نابودی این قوم را چنین تعریف

می کند:

«پس لوط را با خانواده اش نجات دادیم مگر زنش را،

که او را در ردیف باقی ماندگان به شمار برده بودیم!

آن گاه باران عجیبی بر آنان بارانیدیم،

و باران بیم یافتگان چه قدر بد بود!» (57 و 58/نمل)
در جای دیگر قرآن در شرح این باران فرموده که
سنگریزه‌هایی از سجیل بر آنان بارانندیم. (74 / حجر و 82 /
هود)⁽¹⁾

1- المیزان ج : 30 ص : 189 .

فصل پنجم: مقدمات هلاکت قوم لوط

مأموریت مهم فرستادگان

(هَلْ آتَيْكَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِينَ...؟) (24 / ذاریات)

این آیه شریفه زمانی از تاریخ زندگی ابراهیم علیه السلام را یادآور می‌شود که فرستادگانی از طرف خدا برای آگاه کردن او از نابودی شهر لوط وارد شده‌اند و او پس از شنیدن بشارت تولد اسحاق از فرستادگان خدا می‌پرسد: «پس به دنبال چه کار مهمی آمده‌اید، ای فرستادگان خدا؟»
مَلَأْتُكَهٖ بِسَخِّ دَانِئِد:

ما را به سوی مردمی مجرم فرستاده است،

تا بر سرشان سنگی از گل بیارایم،

گلی که چون سنگ سفت باشد.»

خدای سبحان در جای دیگر قرآن مجید این گل را «سَجِيل» هم خوانده است و آن را با عبارت (مُسَوَّمَةٌ) - نشان شده» بیان کرده که به معنی این است که «این سنگ‌ها نزد پروردگارت نشان دارند و برای نابودی همان قوم نشان‌گذاری شده‌اند!»⁽¹⁾

خبر نجات خانواده لوط

(وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ...) (51 تا 60 / حجر)

در سوره حجر در آیات 51 تا 60 خبرسانی در مورد هلاکت قوم لوط

به ابراهیم عليه السلام را به جزئیات دیگری چنین شرح داده است:

1- المیزان ج : 36 ص : 283 .

«آن‌گاه گفت:

مهم شما چیست ای رسولان؟

ملائکه گفتند:

ما مأمور عذاب قومی مجریمیم! مگر خاندان لوط که همگی آن‌ها را از

عذاب نجات می‌دهیم،

مگر همسرش را، که چنین مقدر است او از باقی ماندگان در

محل عذاب باشد....»⁽¹⁾

1- المیزان ج : 23 ص : 263 .

تلاش ابراهیم برای نجات قوم لوط

(فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ...)

«وقتی ترسی که عارض ابراهیم شده بود از بین رفت و معلوم شد که میهمانان در دل قصد سوء و نیت بدی نسبت به او ندارند و به او بشارت رسید، شروع کرد درباره قوم لوط با ملائکه مجادله کردن و قصدش این بود که بدین وسیله عذاب را از آنان بازگرداند.» (74 تا 76 / هود)

ملائکه به او خبر دادند که قضاء الهی حتم است و عذاب نازل خواهد شد و به هیچ وجه بازگشت ندارد! مطلبی را که خدا درباره مجادله ابراهیم با ملائکه ذکر کرده، متن آن را قرآن مجید

در سوره عنکبوت (32 / عنکبوت) چنین نقل می‌کند:
«چون فرستادگان ما برای ابراهیم بشارت آوردند و گفتند:

ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد،
که اهل آن ستم‌کارند!
گفت: لوط آن جاست! گفتند: ما بهتر می‌دانیم کی در آن جاست، و هر آینه او و خاندان او، جز زنش را که در زمره هلاک شدگان است، نجات خواهیم داد.»

در این جا قرآن شریف به طور رسائی ابراهیم عليه السلام را می‌ستاید و بیان می‌کند که وی درمورد قوم لوط مجادله می‌کرد زیرا حلیم بود و در

مورد نازل شدن عذاب بر ظالمین عجله نمی‌کرد چون امید داشت که توفیق یابند و به صلاح گرایند و استقامت کنند. او از گمراهی و هلاکت مردم بسیار متأثر می‌شد و برای نجات آنان به خدا رجوع می‌کرد نه آن که از معذب شدن ستم‌گران کراهت داشته باشد و به عنوان عده‌ای ظالم برای آنان یاری طلبد که وی از چنین چیزی منزّه بود.

قطعی شدن عذاب قوم لوط

ملائک که در جواب درخواست و مجادله ابراهیم علیه السلام برای رفع عذاب از قوم لوط، سخن او را قطع کردند و گفتند:

«ای ابراهیم، از این اعراض کن!

که امر پروردگار تو آمده

و عذاب برگشت‌ناپذیر به‌سوی آنان خواهد آمد!» (76/هود)

ابراهیم از مجادله دست برداشت زیرا یقین کرد که الحاح در بازداشتن عذاب از قوم لوط هیچ ثمری ندارد زیرا این "قضاء" حتمی است و عذاب ناگزیر نازل خواهد شد و امر خدا به جایی رسیده که هیچ چیز نمی‌تواند آن را دفع کند و دگرگون سازد!⁽¹⁾

1- المیزان ج : 20 ص : 199 .

زمان اعلام خبر نابودی قوم لوط

به طوری که قبلاً در مبحث تولد اسحاق گفته شد، آیاتی که در سوره‌هایی غیر از سوره‌ذاریات آمده نشان‌دهنده این هستند که بشارت تولد اسحاق و یعقوب به ابراهیم علیه السلام قبل از هلاکت قوم لوط بوده است، مخصوصاً آیاتی که دلالت دارد بر مجادله ابراهیم علیه السلام با فرستادگان خدا جهت دفع عذاب از قوم لوط. این را می‌رساند که بشارت نیز قبل از مجادله و قبل از نابودی شهر لوط بوده است. آنچه برای برخی مسئله پیش آورده که احتمالاً بشارت بعد از عذاب قوم لوط بوده یا احتمالاً دوبار بشارت داده شده، آیات سوره‌ذاریات است که لحن بیان آن چنین است:

«ما به سوی قومی گنه‌کار فرستاده شده‌ایم،

....

پس هر شخص مؤمنی که در آن‌جا بود خارج ساختیم و آن‌گاه در آن‌جا غیر از یک خانه از مسلمانان نیافتیم، و در آن آبادی برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسیدند،

نشانه‌ای باقی گذاشتیم!» (32 تا 37 / ذاریات)

ظاهر آیات نشان می‌دهد که مطلب را ملائکه بعد از فراغت از هلاکت قوم لوط نقل می‌کنند.

ولی باید دانست که فقط قسمت اول عبارت:

«ما به سوی قومی گنه‌کار فرستاده شده‌ایم،»

کلام فرستادگان است، که خداوند آن را از زبان آن‌ها نقل می‌کند، ولی بقیه

عبارات و آیات که می‌فرماید:

«پس هر شخص مؤمنی که در آن جا بود خارج ساختیم...»
کلام و بیان خود خداوند است که از زبان خود می فرماید نه نقل از زبان
فرستادگان.

پس موضوع بشارت قبل از عذاب قوم لوط بوده است. (1)

1- المیزان ج: 20 ص: 211 .

فصل ششم: نابودی قوم لوط و عوامل و شرایط آن

شهر لوط و پیامبرش

(وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا...) (77 تا 82 / هود)

سرزمین "مؤتفکات" شامل شهر "سدوم" و حومه آن که گویا جمعا چهار شهر به نام‌های "سدوم"، "عموره"، "صوغر" و "صبوئیم"، بودند، می‌شد. شهر لوط، که به نقلی همان "سدوم" بود، در فلسطین در نزدیکی شهری قرار داشت که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن زندگی می‌کرد. حضرت لوط از طرف ابراهیم علیه السلام مأموریت داشت هم‌زمان در این سرزمین به دعوت مردم به سوی دین توحید اقدام کند. به نظر می‌رسد مردم شهر لوط دعوت ابراهیم علیه السلام را دریافت نکرده بودند و این بود که حضرت لوط مأمور ابلاغ این دعوت به آن‌ها شد. خدای سبحان در سوره انبیاء درباره مقام حکمت و علم و نبوت و رسالت حضرت

لوط می‌فرماید:

«مَا بِهِ لُوطُ حَكْمَتٍ وَعِلْمٍ دَادِیْمٍ، وَ أُوْرَا دِر رَحْمَتٍ
خود داخل ساختیم،

که او در شمار صالحان است!» (74 و 75 / انبیاء)

در سوره صافات می‌فرماید:

«وَلُوطٌ اَزْ یَغْمِرَانِ وَ مَرْسَلِیْنِ بُوْد.» (133 / صافات)

در هر صورت، هم‌زمان دو پیغمبر یکی چون ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که یک تنه یک ملت بود، به دعوت و قیام خود اشتغال داشت و دیگری لوط که او نیز یک تنه بدون قوم و عشیره قومی و تنها در شهر فاسدان تاریخ، فرمان و پیام‌های خدا را به مردم آن می‌رسانید.

یوم عَصِیب! روز سخت مرد خدا

شروع واقعه از این جا آغاز می‌شود که خدای سبحان می‌فرماید وقتی رسولان ما به نزد لوط آمدند لوط از آمدنشان ناراحت شد و از چاره‌اندیشی برای نجات آنان از شر قوم فروماند، زیرا ملائکه به صورت جوانان خوش قیافه و تازه سال بر او وارد شده بودند و قوم لوط حرص شدیدی نسبت به انجام فحشاء داشتند، به طوری که انتظار نمی‌رفت از این جوانان صرف نظر کنند و آنان را به حال خویش گذارند و لذا لوط نتوانست خود را نگه‌داری کند و گفت:

(هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ!)

«وه چه روز سختی است که بدی آن به هم گره خورده است.»

(77 / هود)

سابقه فحشاء در قوم لوط

قرآن مجید شهادت می‌دهد که:

(وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ) (78 / هود)

قوم لوط سابقه معصیت و فساد داشتند و قبل از آن تاریخ یعنی قبل از مأموریت فرستادگان خدا، مرتکب معصیت می‌شدند و کارهای ناپسند می‌کردند و روی این سابقه قبیح اعمالشان از بین رفته بود و به انجام فحشاء جرأت و عادت یافته بودند و به هیچ وجه از این کار صرف نظر نمی‌کردند و شرم و حیا و شنیع بودن عمل مانعشان نمی‌شد و با موعظه و ملامت و مذمت از کار بد دست بر نمی‌داشتند، زیرا بر اثر عادت، هر کار سختی آسان و هر عمل قبیح و وقیحی آراسته می‌گردد.

(چنان‌که امروزه در آمریکا و اروپا و به طور کلی در غرب اعمال کثیف و شنیع جایگاه پیدا کرده و حتی قانونی شده است و خاطره شهر لوط و "سدوم گومارا" را زنده کرده‌اند و در انتظار نابودی خود ساعت شماری می‌کنند!)

و حق این است که گفته شود:

(الْأَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ؟)

«در بین آنان رجل رشیدیافته‌ای پیدا نمی‌شود؟!» (78/هود)

حمله قوم به میهمانان لوط

(وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ...) (78 / هود)

عاملی که قوم را شتابان به سوی لوط می‌کشانید این بود که ایشان کارهای بد می‌کردند و در نتیجه به انجام دادن فحشاء عادت و حرص و ولع داشتند و این صفت ایشان را تحریک کرد که به سوی لوط آیند و نسبت به میهمانان او قصد بد کنند.

چون این عادت در آن‌ها رسوخ یافته و مستقر شده بود و گوش پذیرش از آنان سلب شده بود و هیچ موعظه و نصیحتی ایشان را از کار بد باز نمی‌داشت و لذا لوط در سخنان خود دختران خویش را بر آنان عرضه داشت و آن‌گاه بدیشان گفت:

– اتَّقُوا اللَّهَ! از خدا بپرهیزید و مرا در پیش میهمانانم رسوا نسازید!

ماجرای دختران لوط

لوط چون دید قوم برای کار بد گرد آمده‌اند و گفتن تنها به صورت موعظه یا سخن درشت ایشان را از این کار باز نمی‌دارد، خواست کار زشتی را که ایشان می‌خواستند انجام دهند به عمل حلال و بدون معصیت تبدیل کند تا آنان را از آن عمل زشت باز دارد و لذا دختران خود را برایشان عرضه داشت و آن‌ها را به دلیل این که طاهرند برایشان ترجیح می‌داد. (قَالَ يَقَوْمُ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ،) – لوط ﷺ فرمود: «این دختران من برای شما پاکیزه‌ترند!» (78 / هود)

با این عبارت نشان داد که دختران خود را به عنوان زناشوئی بر ایشان عرضه کرد نه آمیزش غیر مشروع! زیرا مقام پیغمبر خدا از چنین پیشنهادی مبرا است و آمیزش نامشروع به هیچ وجه کار پاکی نیست!

احکام حرمت زنا از احکام عمومی الهی است که در کلیه شریعت‌های الهی که بر پیغمبران نازل گشته تشریع شده است و لذا گفته کسانی که گفته‌اند (لوط دختران خود را بدون قید زناشوئی بر قوم عرضه کرد)، نادرست است. و معلوم نیست علاج فحشاء با فحشای دیگر چه معنی دارد؟

و اگر چنین بود معنی «اتَّقُوا اللَّهَ» در این میانه چه بود؟ مسئله نکاح زنان مسلمه با مردان مسلم نیز در این جا ایرادی نداشته است زیرا ممکن بود در شریعت ابراهیم در آن مرحله جایز بوده است، کما این که در صدر اسلام پیغمبر اسلام ﷺ دختر خود را به "ابوالعاص بن ربیع" که مسلمان نبود تزویج کرد و بعداً این قانون نسخ شد.

فقدان رشد در قوم لوط

قرآن مجید از زبان لوط نقل می‌کند که به قوم خود گفت:

«آیا مرد رشدیافته‌ای بین شما پیدا نمی‌شود؟» (78 / هود)

این در مواقعی بود که او قبلاً گفته بود:

«از خدا پرهیز نمائید و مرا در پیش میهمانانم رسوا مسازید!»

(78 / هود)

با این بیان لوط به خاطر رعایت تقوی از قوم می‌خواهد که متعرض میهمانان او نشوند نه به خاطر هوای نفس خود یا عصیت جاهلی!

در نظر لوط در خصوص منع و ردع قوم از اعمال زشت فرقی بین میهمانان او و دیگران نبود، زیرا وی سال‌های متمادی آنان را از این گناه شنیع منع می‌کرد و در این باره اصرار و الحاح داشت. و این که او منع خود را ارتباط می‌دهد به مسئله ضیافت و میهمانان را منسوب می‌کند به خود و متذکر می‌شود که از تعرض به آنان رسوائی نصیب او خواهد شد، همه این‌ها به این امید است که صفات جوانمردی و بزرگواری و رشیدی را در آنان تهییج کند و از این رو به دنبال این گفتار استغاثه می‌کند و یاری می‌طلبد و می‌گوید:

آیا در بین شما مرد رشدیافته‌ای نیست؟

با این گفته می‌خواهد شاید در بین آنان کسی که دارای رشد انسانی باشد پیدا کند و از او کمک بگیرد تا او و میهمانانش را از دست آن ظالمان نجات بخشد!

ولی قوم در حالتی بودند که خداوند درباره آنان در سوره حجر می‌فرماید:

(لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ...!)

«قسم به جان تو ای رسول خدا!

که قوم لوط در مستی خود سرگردان بودند!» (72 / حجر)

تبدیل فساد به سنت قومی !

قرآن نقل می‌کند که قوم لوط، ازدواج با دختران را رد کردند و به او گفتند: «تو می‌دانی که ما هیچ حقی نسبت به دختران تو نداریم، و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم!» (79 / هود) با این بیان که گفتند: "لوط می‌داند که آن‌ها حقی ندارند"، لوط را متذکر سنت قومی خود کردند که در میان آنان جریان داشت و لوط هم آن را می‌دانست و این سنت همان بود که ایشان از تعرض به زن‌ها مخصوصاً به صورت قهرآمیز ممنوع بودند و یا اصلاً به سراغ زن‌ها نمی‌رفتند و در عوض تعرض به پسران و کام‌گیری از آنان را مباح کرده بودند. لوط پیوسته آنان را از این سنت منع می‌کرد و به آنان می‌گفت:

شما با شهوت به سراغ مردان می‌روید نه زنان !
آیا به سراغ مردان عالم می‌روید
و جفت‌هایتان را که خدا برایتان آفریده ترک می‌کنید؟
شما به سراغ مردان می‌روید و راهزنی می‌کنید،
و در مجامع خود کارهای ناپسند انجام می‌دهید؟!
خلاصه این که قوم لوط پیشنهاد او را رد کردند و توجه او را به این نکته جلب کردند که خودش می‌داند که ایشان برحسب سنت قومی خود حقی نسبت به دختران او ندارند، چون دختران او زن هستند و نیز می‌داند که از هجوم به خانه او چه قصدی دارند!

نهایت درماندگی یک انسان پاک !

قرآن شریف نقل می‌کند که لوط وقتی آنان را موعظه کرد و با امر به تقوای الهی و جوانمردی خواست آنان را تهییج کند تا موقعیت او را حفظ کنند و حرمتش را رعایت نمایند و متعرض میهمانانش نشوند و برای او عار و رسوائی بار نیاورند و در ضمن راه عذر را بر آنان بست و دختران خود را برای نکاح به آنان عرضه کرد و آن گاه استغاثه کرد و از مردان صاحب رشد قوم (اگر پیدا می‌شد؟) یاری طلبید، بدین امید که در بین آنان یک مرد رشید پیدا شود و او را در برابر قوم یاری کند و ایشان را از او بازدارد، ولی کسی درخواست او را پاسخ نگفت و در بین آنان مرد صاحب رشدی آشکار نشد که وی را یاری کند و از او دفاع نماید، بلکه او را ناامید کردند و گفتند:

تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم !

پس از همه این‌ها، برای لوط جز این چاره‌ای نماند که اندوه و حزن خود را به صورت آرزو و تمنا ظاهر سازد و لذا آرزو کرد که کاش از میان قوم نیروئی وجود داشت که به وسیله آن می‌توانست سرکشان ستم‌کار قوم را از خود دفع نماید، یعنی همان مرد رشیدی که در استغاثه خود درخواست کرده بود و یا تکیه‌گاه محکم و عشیره و قبیله‌ای مقتدر داشت که بدیشان می‌پیوست و به وسیله آنان قوم را از خود دفع می‌کرد.

(ظاهراً این بیان می‌رساند که لوط از این قوم نبوده و در بین آنان اهل قبیله‌ای نداشته است و فقط مأمور بوده و نزد آن قوم برای دعوت به سوی خدا آمده است.)

معرفی فرستادگان

چون کار بدین جا کشید، ملائکه خود را معرفی کردند و به لوط گفتند:
«ما فرستادگان پروردگار توئیم!» (81 / هود)

و بدین ترتیب برای او روشن کردند که فرشته هستند و از نزد خدا فرستاده شده‌اند دل او را آرام کردند که قوم هرگز بدو دست نخواهند یافت و قادر نخواهند بود به چیزی که از او می‌خواهند برسند.
جریان این کار را خداوند در قسمت دیگر قرآن چنین بیان کرده است:

«با لوط به خاطر میهمانانش مراوده کردند ما هم چشمانشان را بی‌نور کردیم!» (37 / قمر)

و بدین سان خدا چشمان آنها را که دائماً کار بد می‌کردند و بر در خانه لوط ازدحام کرده بودند از بین برد و آنان کور شدند و یکدیگر را زیر پا لگدمال کردند!

خروج شبانه و نجات لوط

«...پس پاسی از شب خاندانت را کوچ بده!»
هیچ کس از شما به پشت ننگرد!
مگر زنت را که هرچه به آنان رسد به او نیز خواهد رسید!
وعده‌گاه آنان صبح است!
آیا صبح نزدیک نیست؟!» (81 / هود)

این کلام دستور ملائکه است به لوط و منظورشان این است که او را راهنمایی کنند که از عذابی که صبح آن شب بر قوم نازل می‌شود نجات یابد. همان‌گونه که جمله «وعده‌گاه آنان صبح است!» اشعار دارد معنی عجله و شتاب نیز در آن نهفته است.

موعد هلاکت قوم، یعنی اول روز بعد از طلوع فجر و هنگام طلوع آفتاب است. و این معنی را آیه دیگری در سوره حجر روشن‌تر می‌سازد:

«در دمیدن‌های خورشید صیحه آنان را فرو گرفت!» (73 / حجر)
این آیه هدف شبروی و محلی را که باید به سوی آن بروند ذکر نکرده است ولی در آیه دیگر سوره حجر می‌فرماید:

«خاندانت را در پاسی از شب به راه‌انداز و از پی آنان روان شو!
و هیچ کدام نباید به پشت سر خود نگاه کند، و به
آن جاکه مأمور می‌شوید بروید!» (65 / حجر)
ظاهر این آیه آن است که ملائکه مقصد را برای لوط ذکر نکرده‌اند و آن را موکول به وحی الهی ساخته‌اند که بعداً خواهد آمد.

در آیه فوق که به لوط دستور می‌دهد خاندانش را شبانه حرکت دهد، زنش را استثنا می‌کند و دلیل این که دستور می‌یابد زنش را حرکت ندهد، در آیه فوق آمده و فرموده که او در زمره کسانی است که عذاب بر آنان نازل خواهد شد!

شهر لوط چگونه نابود شد؟

«چون امر ما بیامد،

آن آبادی را زیر و رو کردیم و بر سرشان واژگون
ساختیم، و بر آنان سنگی بارانیدیم که با گل
آمیخته و سخت بود، و نزد پروردگار تو و در علم
او، علامت‌گذاری شده بود، و در خور آن نبود که از هدفی
که پرتاب شده بود تا بدان اصابت کند، تخطی نماید.»
(82 و 83/هود)

چگونگی و وسیله نابودی این شهر را قرآن مجید در جای دیگر به
صیحه‌ای در طلوع آفتاب نسبت می‌دهد و می‌فرماید:
(فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ .) (73 / حجر)

پس هم شهر واژگون شده است و هم صیحه آمده است و هم سنگ‌باران شده
است!

این امکان نیز وجود دارد که این جریان به وسیله فوران یک آتشفشان در
نزدیکی شهر آن قوم پدید آمده و بر اثر آن در سرزمین آنان زلزله و انفجارهای
زمینی رخ داده است و نیز صدای مهیبی به وجود آمده که موجب واژگونی
شهرشان شده و آتشفشان نیز قطعه سنگ‌هایی را پراکنده و پرتاب کرده
و بر سرشان ریخته است - «وَاللَّهُ أَعْلَمُ»⁽¹⁾

1- المیزان ج: 20 ص: 218.

نشانه‌ای که فرستادگان برجای گذاشتند !

(وَتَرْكُنَا فِيهَا آيَةً لِّلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ...) (37) /

(ذاریات)

فصل آخر تاریخ نابودی شهر لوط را آیه فوق از زبان ملائکه
مأمور به نابودی شهر و نجات خانواده لوط عَلَيْهِ السَّلَام چنین شرح داده است:
«ما بیرون آوردیم از آن شهر هر مؤمنی که بود،

و صد البته که جز یک خانواده مسلمان کسی در آن جا نیافتیم!» (36) /

(ذاریات)

ملائکه در این جا مقدمات کار را شرح می‌دهند و منظورشان از خانواده
مسلمان همان خانواده حضرت لوط است که در آن قریه تنها اهل این
خانه مسلمان بودند.
آن‌ها گفتند:

«بعد از بیرون کردن اهل آن یک خانه، یک آیت در آن
قریه به جای گذاشتیم!» (37/ذاریات)

این جمله اشاره است به این که همه اهل قریه راهلاک کردند و سرزمینشان
را زیر و رو نمودند و منظور از این که آیتی باقی گذاشتند به طور
کنایه این است که آثاری از این عذاب را در آن قریه باقی گذاشتند.
مطلب چنین پایان می‌یابد که:

این یک آیت و نشانه که به جای گذاشتیم، برای عبرت مردمی
نهاده شد، که از عذاب الیم خدا همواره بیمناکند،

تا ایشان رابه ربوبیت الهی رهنمون گردد! ⁽¹⁾

1- المیزان ج : 36 ص : 287 .

عبرت از خرابه‌های شهر لوط

(وَإِنَّ لُوطًا لِّمِنَ الْمُرْسَلِينَ....) (133 تا 138 / صافات)

خرابه‌های خانه‌های قوم لوط را خداوند به عنوان
عبرت یادآور می‌شود و می‌فرماید:

«...و شما هر صبح گاهان از ویرانه‌های آنان عبور می‌کنید،

و هم‌چنین در شامگاهان چرا اندیشه نمی‌کنید!» (137 و 138 /
صافات) مردم لوط در سرزمینی بین شام و حجاز زندگی
می‌کردند. منظور از عبور کردن در صبح و شام، عبور کردن مردم حجاز
از خرابه‌های آن دیار است و به طوری که می‌گویند امروزه آن
خرابه‌ها زیر آب رفته است.

در این جریان عذابی که بر قوم لوط آمد و بلاد آنان را نابود کرد،
علامت‌هایی است و بقایای آثاری است، که هر انسان هوشیاری از دیدن آن به
حقیقت جریان منتقل می‌شود، چه این علامات سر راه هر عابری است و هنوز
به طور کلی نابود نشده است و این خود برای مؤمنین خدا نشانه‌ای است که بر
حقیقت انذار و دعوت دلالت می‌کند و معلوم می‌سازد آن‌چه پیغمبران از آن
انذار می‌کردند حقیقت دارد و شوخی نیست!

بقایای شهر لوط، اندازی برای کفار مکه

قرآن مجید در پایان این ماجرای تلخ تاریخ می‌فرماید:

(وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ!)

«این از ستم‌گران دور نیست!» (83 / هود)

شاید منظور این باشد که این آبادی‌های زیرو رو شده از ستم‌گران قوم تو دور نیست، زیرا در راه بین مکه و شام قرار گرفته‌اند.

در جای دیگر قرآن نیز می‌فرماید:

«این آبادی‌ها بر سر راه برجای مانده است.»

(76 / حجر)

«شما صبح و شام بر آن‌ها گذر می‌کنید، پس چرا تعقل

نمی‌کنید؟» (138/صافات)

و مؤید این معنی آن است که عبارت:

"سنگ‌های نشان‌گذاری شده نزد پروردگار تو" سیاق خطاب را از تعریف

داستان تغییر داده به عبارت: "پروردگار تو" تا قوم پیغمبر اسلام ﷺ را تهدید

کند و یا قصه را برایشان محسوس سازد تا در استدلال برای آن‌ها مؤثرتر باشد.

مراد این است که سنگ‌باران شدن ستم‌گران از طرف خدا و منجمله قوم

ستم‌کار لوط بعید نیست و علت تغییر لحن بیان نوعی گوشه زدن به قوم ظالم و

مشرک پیامبر اسلام ﷺ است.⁽¹⁾

1- المیزان ج: 20 و 23 ص: 218 و 265.

تشابهات زندگی غفلت‌بار اقوام گذشته

در ادامه این قسمت از سرگذشت قوم لوط، خداوند در قرآن مجید بلافاصله به وضع نابودی اقوام دیگر نیز اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«به درستی که اصحاب "اَیْکَة" ستم‌کاران بودند،
و ما از ایشان انتقام گرفتیم!

به درستی که این دو قوم "لوط و اَیْکَة" بر سر شاه‌راهی قرار دارند.
"اصحاب حجر" هم فرستادگان خدا را تکذیب کردند،
و هر چه ما معجزه بر ایشان فرستادیم از آن اعراض کردند.

از کوه‌ها خانه می‌کنند در حالی که خاطرشان
جمع و در امن بودند، ولی صبحه ایشان را
در صبح‌گاهی بگرفت، و آنچه زحمت کشیده بودند
به دردشان نخورد!» (78 تا 84 / حجر)

آمدن عذاب بر این اقوام زمانی است که در عین ایمنی و خاطر جمعی
قرار داشتند و وقتی عذاب آن‌ها را گرفت بسیار برایشان ناگوار
بود!

موقعیت خرابه‌های شهر لوط و قوم "ایکه"

قرآن مجید اشاره دارد به این که منزل‌گاه قوم لوط و قوم "ایکه" هر دو بر سر شاه‌راهی قرار داشت. و این را می‌دانیم که مقصود از این شاه‌راه، آن راهی است که مدینه را به شام وصل می‌کند. قوم "ایکه" در سرزمینی پر درخت، چون جنگل زندگی می‌کردند که درختانش سر به سر هم داده بودند. بلادی که در این مسیر قرار داشته‌اند منزل‌گاه قوم لوط و قوم شعیب بوده‌اند و چون می‌دانیم که همه این مسافت جنگلی نبوده است نتیجه می‌گیریم که قوم "ایکه" یک طائفه از قوم شعیب و سرزمین آنان یک ناحیه از حوزه دعوت شعیب بوده است که خداوند به‌خاطر کفران هلاکشان نموده است.⁽¹⁾

1- المیزان ج : 23 ص : 259 .

تحلیل کلی از ماجرای نابودی قوم لوط

(لَعْمَرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ) (72 / حجر)

در یک مرور کلی به ماجرای نابودی قوم لوط از اول شروع داستان تا آخر آن مواردی را می بینیم که هر یک از آن ها حاوی نکات بسیار عمیقی از ادب و هدایت قرآنی است.

در شروع داستان ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را می بینیم که بشارت فرزند خود را رها کرده و از فرستادگان خدا مأموریت مهم و خطیر آن ها را جویا می شود و می فرماید:

(قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ؟...) (57 و 58 و 59 / حجر)

یعنی وظیفه اصلی و خطرناک شما در این مأموریت چیست؟
ملائکه گفتند:

ما از ناحیه خدای سبحان فرستاده شده ایم به سوی قومی مجرم و گناه کار! ملائکه اسم آن قوم را نیاوردند زیرا نمی خواستند زبان خود را به اسم پلید آنان آلوده کنند و آن را به گذشت زمان واگذار کردند که معلوم می کند قوم نام برده کدام قومند. آن گاه از آن قوم عده ای را استثنا کردند (**إِلَّا آلَ لُوطٍ**) که عبارتند از لوط و بستگان نزدیکش. (این جمله بود که معلوم کرد مقصود از آن قوم کدام قوم است.) که همه آل لوط را از عذاب نجات خواهیم داد مگر زنش را که او را استثنا کردند، تا بفهمانند نجات شامل حال او نمی شود و به زودی عذاب خدا او را هم خواهد گرفت و هلاکش خواهد ساخت.
گفتند:

«...مگر همسرش که او از باقی ماندگان است!» (60 / حجر)

یعنی بعد از بیرون شدن لوط و نجات یافتن او، زنش با قوم باقی می ماند و دستخوش هلاک می گردد. بقیه تاریخ لوط چنین بیان شده که: لوط به فرستادگان گفت: «شما قومی ناشناسید!» (62/حجر)

برای این که ملائکه به صورت جوانانی زیبا روی در برابر او مجسم شده بودند و او از دیدن ایشان با سابقه ای که از قوم خود داشت که کارشان فحشا است دچار وحشت گردید.

ملائکه به لوط خبر دادند که ما آن خبری را آورده ایم که این مردم در آن شک می کردند و هر چه تو اندازشان می دادی باور نمی کردند. این مأموریتی که داریم قضاء حقی است که خدا درباره قوم لوط رانده و دیگر مفری از آن باقی نمانده است. این مأموریت را قرآن در جای دیگر چنین توصیف کرده است:

«عذابی بر ایشان خواهد آمد که برگشت پذیر نیست!» (76 / هود)

در این نقل تاریخ خدای تعالی پاره ای از گوشه های داستان لوط را در غیر آن محلی که ترتیب طبیعی داستان سرائی ایجاب می کند ذکر فرموده است و این به خاطر نکته ای بوده که فهماندن آن همین را ایجاب می کرده است.

این داستان در سوره هود به ترتیب دیگر که روال طبیعی نقل قصه دارد ذکر شده است.

حقیقت این تقدیم و تأخیر این است که داستان لوط مشتمل بر چهار فصل است، که در این سوره فصل سوم بین فصل اول و دوم قرار گرفته است، تا در

نتیجه غرضی که در استشهاد به داستان در میان بوده مجسم گشته و به بهترین وجهی روشن شود و آن غرض عبادت بود از این که بفهماند عذاب الهی که به این قوم نازل شد بدون سابقه بود، وقتی فرارسید که محکومین به آن عذاب سرگرم و مست زندگی و ایمن از خطر بودند، به طوری که به خاطر احدی خطور نمی کرد که چنین عذابی در پیش است و این برای آن است که وحشت آورتر و حسرت آمیزتر و دردناک تر باشد!

قسم عجیب الهی به جان رسول الله ﷺ

وقتی یادآوری غفلت فاسقانه قوم لوط به این جا می رسد خدای سبحان به جان عزیز پیام آور خاتمش سوگند یاد کرده و می فرماید:

به جان تو ای محمد!

که قوم لوط در مستی خود آن چنان غرق بودند، که نمی فهمیدند چه می کنند! که ناگهان در هنگام طلوع آفتاب صیحه ای کارشان را بساخت، و ما شهرشان را زیر و رو کردیم،

و سنگی از سجیل بر آنها بیاراندیم! (72 تا 74 / حجر)

فرستادگان خدا آن شب به لوط دستور دادند که شبانه اهل و عیال خود را بردارد و حرکت کند، آنان را جلو اندازد و خود به دنبال آنان حرکت کند تا کسی از آنان جای نماند و در حرکت سهل انگاری نکند و مواظب باشد که کسی دنبال سر خود را نگاه نکند و مستقیم به آن سو که مأمور شده، برود.

از آخر این آیه چنین به دست می آید که یک راهنمای الهی ایشان را هدایت می کرده و قائدی آنان را به پیش می رانده است.

خدای سبحان در ادامه آیات بیان می‌کند که - ما امر عظیم خود را نسبت به عذاب ایشان حتمی نمودیم، در حالی که آن را از راه وحی به لوط اعلام نمودیم و گفتیم که نسل این قوم صبح همین امشب قطع شدنی و آثارشان از نسل و بنا و عمل و هر اثر دیگری که دارند محو شدنی است. در این قسمت از بیان داستان، قرآن مجید سوگندی را که خداوند سبحان به جان عزیز رسول گرامی‌اش خورده ذکر می‌کند و می‌فرماید:

ای محمد! به زندگی و بقای تو سوگند، که قوم لوط در مستی خود که همان غفلت از خدا و فرورفتگی در شهوات و فحشاء و منکر است متردد بودند که ناگهان صدای مهیب ایشان را گرفت درحالی که داشتند وارد بر اشراق و دمیدن صبح می‌شدند، که یک مرتبه بالای شهرشان را پائین و پائین را بالا کردیم و شهر را یک باره زیرورو ساختیم و علاوه بر آن سنگی از سجیل بر آنان بارانیدیم!⁽¹⁾

1- المیزان ج: 23 ص: 265.

تاریخ لوط در تورات

تورات می‌گوید:

«لوط پسر برادر "ابرام" بود، پدرش "هاران بن تارخ" نام داشت. وی و ابراهیم در خانه تارخ در شهر "اور" کلدانی‌ها به سر می‌بردند، پس از چندی تارخ به اتفاق ابرام و لوط به ارض کنعان رفت و در شهر "حاران" اقامت گزید و در همان جا نیز مرد.

بعدا ابرام به امر پروردگار با لوط و اموال و غلامان فراوان که در "حاران" به دست آورده بودند از حاران خارج شد و به ارض "کنعان" آمد و پیوسته به طرف جنوب کوچ می‌کرد تا به مصر آمد و از آن جا به جنوب به جانب "بیت ایل" رفت و در آن جا اقامت گزید.

لوط نیز که به اتفاق ابراهیم ره می‌سپرد گوسفند و گاو و خیمه داشت و آن سرزمین گنجایش سکونت این دو نفر را نداشت و بین شبانان گوسفندانشان نزاعی درگرفت و آنان برای اجتناب از نزاع و مشاجره از یکدیگر جدا شدند. پس لوط وادی "اردن" را برگزید و در شهرهای وادی اردن مسکن گزید و خیمه‌های خود را تا شهر "سدوم" جابه‌جا کرد. اهالی "سدوم" مردمی شریر و نسبت به خدا جدا خطاکار بودند و ابراهیم خیمه‌های خود را جابه‌جا کرد و در بلوطستان ممری که در "حبرون" است اقامت گزید.

آن گاه جنگی بین پادشاهان "سدوم" و "عموره" و "ادمه" و "صبوئیم" و "صوغر" از یک طرف و چهار تن از پادشاهان همسایه از طرف دیگر در گرفت و در این جنگ پادشاه سدوم و پادشاهان دیگری که با او بودند شکست

خوردند و دشمن کلیه املاک و مأکولات سدوم و عموره را گرفت و لوط نیز با اسیران دیگر اسیر شد و تمامی اموالش به تاراج رفت.

این خبر به ابرام رسید و وی با همه غلامانی که داشت و زیاده از سیصد تن بودند بیرون آمد و با آنان جنگید و ایشان را شکست داد و لوط و تمامی اموالش را از اسارت و یغما نجات داد و او را به محلی که در آن اقامت داشت بازگردانید.»

(این قسمت خلاصه صدر قصه لوط از تورات موجود سفر پیدایش باب 11 تا 13 نقل شد. قسمت دیگری از تاریخ لوط را که ضمن داستان بشارت ابراهیم عليه السلام در تورات نقل شده از سفر پیدایش باب 18 و 19 نقل و خلاصه می‌کنیم.)

در این باب تورات نخست می‌گوید:

«و خداوند در بلوطستان ممری بر ابراهیم ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود، ناگاه چشمان خود را بلند کرد و دید اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند و چون ایشان را بدید از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد و گفت: ای مولا اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بنده خود مگذر، اندک آبی بیاورم تا پای شسته در زیر درخت بیارامید و لقمه نانی بیاورم تا دل‌های خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید زیرا برای همین شما را بر بنده خود گذر افتاده است. گفتند: آن‌چه گفتی بکن....»

در این قسمت تورات صریحاً نسبت تجسم به خدا می‌دهد و با توجه به این که در ادامه داستان می‌گوید دو تا از فرشتگان به قصد نابودی شهر لوط وارد "سدوم" شدند عملاً نفر سومی خود خدا بوده است که ابراهیم برای او و

فرشتگان غذا تعارف می‌کند و مخصوصاً تأکید می‌کند که "برای همین شما را بر بنده گذر افتاده است" یعنی که خداوند گرسنه بوده است!!! و آن‌ها برای غذا خوردن و "تقویت دادن دل‌های خود" به آن‌جا رفته‌اند... .

تورات در ادامه این داستان غذا درست کردن و گذاشتن آن را جلو خدا و فرشتگان نقل می‌کند که:

«پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.» تورات پس از غذا دادن به خدا و سیر کردن او ادامه می‌دهد که:

«گفتند: زوجه‌ات ساره کجاست؟ گفت: اینک در خیمه است. گفت البته موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و زوجه‌ات ساره را پسری خواهد شد....»

در ماجرای خندیدن ساره خداوند تورات به ابراهیم چنین می‌گوید:

«و خداوند به ابراهیم گفت ساره برای چه خندید؟ و گفت آیا فی‌الحقیقه خواهم زائید...؟»

«آن گاه ساره انکار کرد و گفت نخندیدم چون که ترسید. گفت نی بلکه خندیدی!!»

سپس خداوند تورات با خودش فکر کرد که موضوع نابودی شهر لوط را به ابراهیم بگوید یا نگوید:

«پس آن مردان از آن‌جا برخاسته و متوجه سدوم شدند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود و خداوند گفت آیا آن‌چه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟ و حال آن‌که از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد شد....»

در این قسمت داستان به نظر می‌رسد دو فرشته رفتند و خدا هنوز پیش ابراهیم نشسته است و دو دل است که آیا خبر را به ابراهیم بدهد یا نه؟

(از حق نباید گذشت که چنین خدائی که حتی تکلیف خود را نمی‌فهمد چگونه تورات او را خدا می‌سازد و جرأت می‌کند او را خالق جهان و کائنات معرفی کند؟؟؟!!)

تورات سپس ماجرای بگومگوی ابرام با خدا را پس از رفتن آن دو دیگر نقل می‌کند که «ابرام در حضور خداوند هنوز ایستاده بود و ابرام نزدیک آمده و گفت آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ شاید در شهر پنجاه عادل باشند.... حاشا از تو آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد؟»

معلوم نیست چگونه یک دفعه خدائی که تکلیف خود را نمی‌دانست از نظر تورات داور تمام جهان شد؟ ولی هنوز این تردید درباره او وجود دارد که احتمال دارد در میان قوم لوط آدم‌های عادل وجود داشته باشد و خدا خبر ندارد! لذا پس از چندین بار مباحثه درباره تعداد عادل‌های شهر سدوم بالاخره ابراهیم «گفت خشم خداوند افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم شاید ده نفر عادل در آن جا یافت شود. گفت به خاطر ده نفر آن را هلاک نخواهم ساخت. پس خداوند گفتگو را با ابرام به اتمام رسانید و برفت و ابرام به مکان خود مراجعت کرد.»

(انصاف باید داد خدائی را که ابراهیم عليه السلام در قرآن معرفی می‌کند و تعالیم آسمانی قرآن معارف الهی را بیان می‌دارد با این معارف و خداسازی تورات فعلی نمی‌توان مقایسه کرد و بلکه باید گفت که اصلاً حتی نباید مقایسه کرد! زیرا نویسندگان بیمارگونه و بی‌خبر از معارف الهی را که تورات را نقل

کرده‌اند نمی‌توان با خود خدا و تاریخی که به وسیله وحی الهی نازل شده مقایسه کرد! داستان‌های قرآن نقل خود خداست ولی تورات دست به دست گشته است و مسلماً توراتی که نازل شده از طرف خدا بوده شامل داستان‌های زشت نیست که به پیامبران الهی در تورات فعلی نسبت داده شده است.⁽¹⁾

شرح نابودی شهر لوط در تورات

تورات موجود در سفر پیدایش باب 18 نقل می‌کند:

«...و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط به دروازه سدوم نشسته بود و چون لوط ایشان را بدید به استقبال ایشان برخاسته رو بر زمین نهاد و گفت: اینک ای آقایان من به خانه بنده خود بیائید و شب را به‌سر برید و پای‌های خود را بشوئید و بامداد برخاسته راه خود را پیش گیرید!

1- المیزان ج: 20 ص: 244 .

گفتند: نی بلکه شب را در کوچه به سر می‌بریم، اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود با او به خانه‌اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت پس تناول کردند. و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر سدوم از پیر و جوان تمام قوم از هر جانب خانه وی را احاطه کردند. و به لوط ندا در دادند و گفتند آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند کجا هستند آن‌ها را نزد ما بیرون بیاور تا ایشان را بشناسیم!

آن گاه لوط نزد ایشان به درگاه بیرون آمد و در را از عقب خود بست و گفت: ای برادران من زنهار بدی نکنید، اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته‌اند، ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید با ایشان بکنید لکن کاری بدین دو مرد نداشته باشید زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده‌اند. گفتند: دور شو! و گفتند: این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری می‌کند الان با تو از ایشان بدتر می‌کنیم، پس بر آن مرد یعنی لوط به شدت هجوم آورده و نزدیک آمدند تا در را بشکنند. آن گاه آن دو مرد دست خود را پیش آورده و لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند. اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند از خرد و بزرگ به کوری مبتلا کردند که از جستن در، خویشتن را خسته ساختند. و آن دو مرد به لوط گفتند: آیا کسی دیگر در این جا داری، دامادان، پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری از این مکان بیرون آور زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چون که فریاد شدید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.

پس لوط بیرون رفت و با دامادان خود که دختران او را گرفتند مکالمه کرده و گفت: برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک

می‌کند، اما به نظر دامادان مسخره آمد. و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط را شتابانیده و گفتند: برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند بردار مبادا در گناه شهر هلاک شوی!

و چون تأخیر می‌نمود آن مردان دست او دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چون که خداوند بر وی شفقت نمود و او را بیرون آورده و در خارج شهر گذاشتند و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت جان خود را دریاب و از عقب خود منگر و در تمام وادی ما مایست بلکه به کوه بگریز مبادا هلاک شوی!

لوط بدیشان گفت: ای آقا چنین مبادا! همانا بنده‌ات در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم.

اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم و نیز صغیر است و اذن بده تا بدان فرار کنم آیا صغیر نیست تا جانم زنده ماند! برگفت: اینک در این امر نیز تو را اجابت فرمودم. تا شهری را که سفارش آن را نمودی واژگون نسازم. بدان جا به زودی فرار کن! زیرا تا تو بدان جا نرسی هیچ نمی‌توانم کرد، از این سبب آن شهر مسمی به "صوغر" شد.

و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد لوط به "صوغر" داخل شد. آن گاه خداوند بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از حضور خداوند از آسمان بارانید و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنه شهرها و نبات زمین را واژگون ساخت. اما زن او از عقب نگریسته و ستونی از نمک گردید!

بامدادان ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود رفت. و چون به سوی "سدوم و عموره" و تمام زمین وادی نظر انداخت دید که دود آن سرزمین چون کوره بالا می‌رود. و هنگامی که خدا شهرهای وادی راهلاک کرد، ابراهیم را به یاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آن‌ها ساکن بود واژگون ساخت....»

این بود قسمتی از نقل تاریخ نابودی شهر لوط به وسیله فرستادگان خدا که از تورات فعلی نقل شد و این نقل، اختلافاتی با نقل قرآن دارد که هم از جهت خود قصه و هم از جهات دیگر قابل بررسی است:

در داستان تورات آمده که فرشتگانی که برای بشارت تولد اسحاق به ابراهیم میهمان آمدند و بعد برای نابودی قوم لوط رفتند سه نفر بودند که نفر اولی خدا بود و نزد ابراهیم ماند. (رجوع شود به مبحث فوق الذکر) و دو نفر دیگرشان به سدوم رفتند، در حالی که قرآن از فرستادگان به "رسل" تعبیر کرده که حداقل سه نفر یا بیشتر باید باشند.

تورات می‌گوید: خدا و فرشتگان گرسنه بودند و از غذائی که ابراهیم آورد خوردند، ولی قرآن مجید این جریان رانفی می‌کند. اولاً از این جهت که تورات به خدا تجسم انسانی بخشیده و این از فرهنگ قرآن کاملاً دور و غیر قابل قبول است. ثانیاً می‌گوید که فرشتگانی هم که به حضور ابراهیم رسیده بودند دست‌هایشان به غذا نمی‌رسید و لذا ابراهیم ترسید چون این موضوع را امری ناشناس یافت. تورات برای لوط دو دختر اثبات می‌کند ولی قرآن مجید به لفظ "بنات" از آن‌ها یاد می‌کند که جمع سه نفر یا بیشتر است.

تورات کیفیت بیرون آوردن لوط به وسیله ملائکه و چگونگی عذاب قوم و ستون نمک شدن زن لوط و مطالب دیگری نیز ذکر کرده است.⁽¹⁾

تورات و انتساب اعمال ناشایست به پیامبران

این چه بیماری است در نویسندگان تورات فعلی که معلوم نیست واقعا قصد و نیت آنها از نسبت دادن اعمال ناشایست به پیغمبران معصوم خدا، چه بوده است؟

1- المیزان ج: 20 ص: 244.

شراب‌خواری و ارتکاب اعمال زشت که به نوح و لوط و برخی از پیامبران دیگر در تورات داده شده است کارهائی است که خداوند متعال در قرآن کریم ساحت انبیاء و رسولان الهی را از چنین اعمالی مبرا می‌داند! از جمله این اعمال زشت و عجیب که تورات به لوط علیه السلام نسبت می‌دهد در آمیختن با دخترانش در حال مستی است.

تورات در سفر پیدایش باب نوزدهم چنین می‌گوید:

«و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گزید.

و دختر بزرگ به دختر کوچک گفت: پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به ما در آید، بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او هم‌بستر شویم تا نسلی از پدر خود نگه‌داریم!

پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده و با پدر خویش هم‌خوابه شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.

و آن بزرگ پسری زائید و او را "مؤاب" نام‌نهاد و او تا امروز پدر "مؤابیان" است و کوچک نیز پسری بزاد و او را "بن عمی" نام‌نهاد "وی تا به حال پدر "بنی عمون" است....»

تورات نویسان اولاً ثابت کردند که این دو نسلی که به وجود آمد با این که از پیغمبر است ولی ولدالزنا هستند و آن هم از نوع بسیار شنیعش که این نسل‌ها مسلماً در بنی اسرائیل ادامه دارند تا به امروز!!!؟

دوم این که، اگر این کار زشت بود چگونه راضی به نگارش آن شدند و اگر زشت نبود چگونه آن را از لوط مخفی می‌دارند و می‌نویسند که لوط از خوابیدن و برخاستن و نزدیکی با دخترانش آگاه نشد، زیرا آن قدر مست بود!!!؟
سوم این که، چنین آدم مستی چگونه توانست با هم‌بستر خود نزدیکی کند که حتی خودش را نمی‌فهمیده است؟
و این نکته و نکات دیگر مشابه آن در تورات فعلی از مسائلی است که تحریف و ساختگی بودن داستان‌های آن را کاملاً نشان می‌دهد.⁽¹⁾

1- المیزان ج: 20 ص: 244.

فهرست مطالب

6	مقدمه ناشر
9	مقدمه مؤلف
13	فصل اول : اسماعیل علیه السلام و انتقال نسل ابراهیم علیه السلام به مکه
13	مهاجرت ابراهیم
14	دعای ابراهیم برای درخواست فرزند
16	بشارت تولد اسماعیل
17	تولد اسماعیل و انتقال او به مکه
21	جاری شدن آب زمزم و آغاز آبادانی مکه
22	جوانی اسماعیل و بنای خانه کعبه
24	داستان ذبح اسماعیل
28	داستان ذبح اسماعیل در روایات
29	اسماعیل در تورات
31	شخصیت اسماعیل در قرآن
34	ازدواج اسماعیل
38	فصل دوم: نسل اسماعیل علیه السلام
38	فرزندان ابراهیم کیستند؟
44	نزدیک ترین مردم به ابراهیم علیه السلام
46	دعای ابراهیم برای ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله
48	اسلامی برای نسل ابراهیم؟
50	نسل اسماعیل و نعمت های خدا در حق آنها
54	فصل سوم: اسحاق و یعقوب علیه السلام و آغاز تاریخ بنی اسرائیل

54	تولد اسحاق، بشارتی از جانب خدا
54	داستان بشارت در سوره هود
56	داستان بشارت در سوره حجر
57	داستان بشارت در سوره عنکبوت
57	داستان بشارت در سوره صافات
59	داستان بشارت در سوره ذاریات
60	بشارت تولد اسحاق و زمان آن
61	موضوع مجادله ابراهیم با فرستادگان خدا
62	حدیث میهمانان ابراهیم علیه السلام
67	تحلیلی از موضوع بشارت
69	مفهوم ترس ابراهیم از ملائکه
70	تغییر حالت همسر ابراهیم علیه السلام
71	تولد اسحق و یعقوب علیه السلام
72	رحمت و برکات الهی بر اهل بیت ابراهیم علیه السلام
76	اسلام، آئین ابراهیم و فرزندانش و بنی اسرائیل
78	فصل چهارم: لوط پیامبر و مأموریت خاص او
78	خلاصه تاریخ لوط پیامبر علیه السلام
82	شیوع فحشاء همگانی در میان قوم لوط
83	شخصیت معنوی حضرت لوط
84	مأموریت لوط علیه السلام از طرف حضرت ابراهیم
86	تبلیغ و مبارزات حضرت لوط علیه السلام
89	تهدید و انذار بی نتیجه لوط
91	فصل پنجم: مقدمات هلاکت قوم لوط
91	مأموریت مهم فرستادگان

92		خبر نجات خانواده لوط
94		تلاش ابراهیم برای نجات قوم لوط
95		قطعی شدن عذاب قوم لوط
96		زمان اعلام خبر نابودی قوم لوط
98		فصل ششم: نابودی قوم لوط و عوامل و شرایط آن
98		شهر لوط و پیامبرش
99		یوم عصیب! روز سخت مرد خدا
100		سابقه فحشاء در قوم لوط
101		حمله قوم به مهمانان لوط
101		ماجرای دختران لوط
102		فقدان رشد در قوم لوط
104		تبدیل فساد به سنت قومی!
105		نهایت درماندگی یک انسان پاک!
106		معرفی فرستادگان
106		خروج شبانه و نجات لوط
108		شهر لوط چگونه نابود شد؟
109		نشانه‌ای که فرستادگان برجای گذاشتند!
110		عبرت از خرابه‌های شهر لوط
111		بقایای شهر لوط، اندازی برای کفار مکه
112		تشابهات زندگی غفلت‌بار اقوام گذشته
113		موقعیت خرابه‌های شهر لوط و قوم "ایکه"
114		تحلیل کلی از ماجرای نابودی قوم لوط
116		قسم عجیب الهی به جان رسول الله ﷺ
118		تاریخ لوط در تورات

122	شرح نابودی شهر لوط در تورات
126	تورات و انتساب اعمال ناشایست به پیامبران
129	فهرست مطالب